

محمود طرزی

نصیر سهام

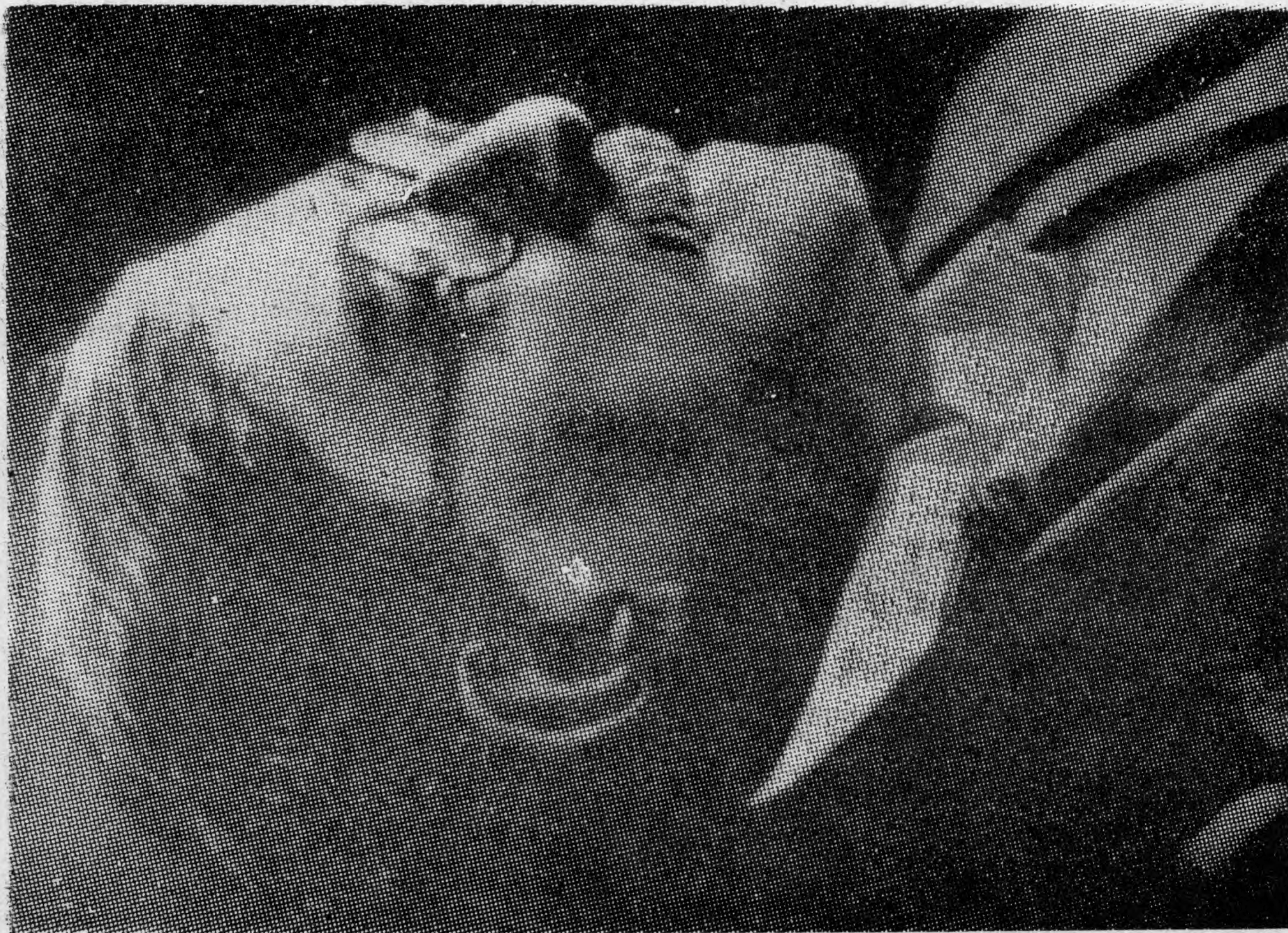
محمود طرزی



نصیر سهام



نام کتا ب :محمود طرزی
نویسنده : نصیر سهام
سال : ۱۳۶۷
شمـاره : ۲۱۶
مهتمم : شکریه ندیم
تیراژ : ۲۰۰۰
محل چا پ : مطبعهٔ دو لتی



تذکر

چیز جدیدی بر زندگی محمود طرزی نوشتن کاریست دشوار ، زیرا اهل خبره و دانشمندان کشور در گذشته تحقیقات فراوانی در ین زمینه انجام داده و آثار زیادی نگاشته اند . وبالنتیجه اورا دانشمندی گفته اند که تکاور تیزپوی فکر واندیشه اش نه در بخش معینی ازعلم ومعرفت، بلکه به هر سویی ازین میدان تاخته ، وبهرهٔ از خود بجا گذاشته .

محمود طرزی بمثابهٔ نویسندهٔ آگاه وروشندل و ژور نالیست توانمند مشعل علم و دانش را د رکشور فروزانتر ساخته وتازه نهال جنبش مشرو طیت راکه می خشکید مجدداً بارور ساخت .

درین مختصر که سعی بعمل آمده تا از گوشه های گوناگون زندگی محمود طرزی چیز چیزی درچندبرگ نوشته شود، آرزومندی وجود دارد تا این برگها شناختنامهٔ کوتاهی از چهرهٔ پر درخشش این بزرگ مرد تاریخ کشور ما باشد .

ن ـ سهام

«هر قوم به زبان خود ، هرزبان به ادبیات خود زنده میماند» .

محمود طرزی

شرح حال

بزرگ مرد اندیشه و قلم محمودطرزی روز چار شنبه او ل سنبله ۱۲۴٤ ه ش مطابق اول ربیع‌الثانی۱۲۸۲ ه ق یا بیست‌و سه اگست ۱۸٦٥ م در شهر غزنین‌درنزد یکی‌های مر قد محمود غزنو ی ،دیده به جها ن گشود ، واز همین سبب‌اورامحمود نام کردند .*

در مورد تاریخ تولد محمودطرزی‌نظری وجود دارد که گویا درسا ل ۱۲۸٤ ه ق پابه عرصه و جـــود گـذاشته ا ست ا یـــن مطلب در کتاب «دیدنی ها وشنیدنی هـــای‌محمود طرز ی نیز تذکر رفته‌است . اما بنابر دلایلی که و جود داردسنه۱۲۸۲ ه ق محقق تر به نظر مـــی رسد *

پدر محمود طرز ی غلام محمدخان‌طرزی در کو چه بارا نه کابل‌زنده‌گی میکرد. پدر کلان وی رحمدل خـــان(متو فی (۱۲۷٥ه ق) از جمع‌پسران سردار پاینده محمد خا ن‌بارکزا یی‌است که در قسمتی از قند هـــار حاکم بود .

---

* به روز غرۀماه ربیع الثانی‌بود

که آمـــدآن گل نورس به بوستان شهور

چوکرد اختر سعدش طلو ع درغزنین

نهـــادنا م گرا میش را پدر محمود

**جهت معلوما ت دقیقتر رجو ع‌شود به ص ۸۱۸ کتا ب مجمو عـــه مقا لات محمود طرز ی درسرا ج‌الاخبار .

روزگار کودکی طرزی مصادف است با عهد امیر شیر علی خان. این دوران برای محمود دوران نیبوده پر از عیش و تنعم که تصویر خوبی از آنرا میتوان در کتابش «دیدنی‌ها و شنیدنی ها» مشاهده کرد.

پدر محمود طرزی در دوران امیر عبدالرحمن از مقربین دربار بود و محمود نیز گاهگاهی با پدر به دربار میرفت و امیر اورا گرامی میداشت. با اینکه نوجوان شانزده ساله یی بیش نبود. رهبری یك گروه کوچك سپاه به وی سپرده شد.

دیروقتی از حکمروایی امیر عبدالرحمن نگذشته بود که دراثر تحریکات انگلیس ها مخالفت‌ها یی میان او و سردار ایوب خان ایجاد شد. درین میانه سردار غلام‌محمد طرزی جانب ایوب خان را داشت، با استفاده از همین زمینه گروهی از افراد علیه طرزی به تفتین و توطعه پرداختند و کار به جایی کشید که در آغاز زمستان ۱۸۸۱م سردار غلام محمد خان به اتهام اینکه با مخالفان امیر مکاتبه داشته است، در قندهار زندانی گردید و متعاقبا در توافق با انگلیس ها حکم مصادره اموال و تبعید طرزی، همراه با خانواده اش، صادر شد. محمود طرزی یك زوجه افغانی از خوزیانی داشت که در جوانی از جهان رفت و یك طفلی هم که از وی داشت در همان کودکی دیده از دنیا فرو بست. بعدا در سال ۱۸۹۱م با دختر شیخ محمد صالح از اهل شام ازدواج نمود.

تحصیلات

پدر محمود طرزی چون خود اهل مطالعه، شاعر طبیعت، خطاط، نقاش و ارادتمند اهل عرفان بود، از همان آغاز کودکی محمود، بر تعلیم و تربیتش توجه فراوان داشت. همچنان که محمود خود گفته، نخستین آموزگار وی پدرش بوده و در زندگانی او چنان مقام بزرگی داشته که وی «چون پرکاه در پیش کهربا بود». دومین معلم محمود طرزی آخندزاده ملا محمد اکرم هوتک بود که از دوران الفبا خوانی تا روزگار جوانی اش در شام اورا یاری میرساند، و بعد از پدرش او بود که دقیقا کلید رهنمای علم و معرفت آن وقت را به دست طرزی داد. محمود طرزی در جوانی صرف و نحوه عربی را آموخته با اشعار بیدل و مثنوی معنوی آشنایی لازم پیدا نموده بود. بعدا وی شخصا به مطالعه پرداخته و تحصیلاتش را در رشته های ادبیات، سیاست، حقوق، اجتماعیات و مبادی علوم طبیعی ادامه داد تا سر انجام «نویسنده و مترجم و سیاستمدار مدبر و شاعر وطن خواهی برآمد و بسا کتب به زبان دری تالیف یا ترجمه کرد.»

محمود طرزی به هدایت پدرش سید جمال الدین افغانی را که از اروپا به استانبول آمده بود ملاقات نمود. دیدار سید بر محمود تاثیرات عمیقی بجا گذاشت.

درین مورد طرزی گفته است:

«علامه یک معدن عرفان بود، این هفت ماهه مصاحبت، به قدر هفتاد ساله سیاحت در بر دارد»*

---

*مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار ص ۱۵

بعداز آنکه فرمان تبعید خانوادهٔ طرزی صادر شد محمود نیز با فامیلش به سفر پرداخت . اوبااینکه بیشتر از هفده سال نداشت ، در هر کجایی که مسکن گزین شد ولو رندك روز گا ر ی هم بود، ازآن بهره برداشته ودر تحصیل علـم کوشیده است .

از جنوری ۱۸۸۲ که آغاز سفرهای محمود بوده تا سال ۱۸۸۵ (دورهٔ تبعید در هندوستان) ، گذشته از اینکه بهرهٔ کافی از ادبیات گرفت، زبان اردو را نیز آموخت .

در تابستان همین سال سردار غلام محمد طرزی با فامیل به‌منظور زیارت بیت الله راهی بغداد گردیده وبعداً در دیارشام مسکن گزین گردیدند . محمود طرزی در بغداد به آموزش زبا ن ترکی پرداخت وآنرا چنان نیك آموخت که تر کا ن گاهگاهی گمان ترك بودن بروی میبردند . او بعد از گزیدن اقا مت د رشام زبان عربی را نیزفراگرفت. طرزی زبان فرانسوی را نیزتاحدود آموخت .

در سال بیست‌وششم زندگی‌اش طرزی به همراهی پدر به استانبول سفر کرد، که شرح آنرا در کتا ب ((سه قطعه)) به خوبی میتوان‌یافت. پس از استانبول ، پدر و پسر ، به دیار مصر روی آوردند و ازآنجا پدر طرزی به زیارت خانهٔ خدا رفت ومحمود به دمشق عودت کرد .

در جمع شهر هاییکه محمود روزگار تبعید را در آنان سپری مینمود شام از همه برایش دلپذیرتر بوده ، وبه آن ((شام جنت مشام)) میگفت و شاید هم به همین دلیل با یکی از اهل همان شهر ازدواج نمود .

در دسامبر ۱۹۰۰م هنگامیکه محمود بیشتر از ۳۵ سال نداشت وپدرش غلام محمدطرزی در حالیکه سخت آرزوی دیدن وطن را دردل می پروارنید در غربت از وطن، دیده از جهان بست . وپس از آ ن سرپرستی اهل خانواده به عهدهٔ محمود گذاشته شد .

طرزی پس از مرگ امیر عبدالرحمن به فکر عودت به وطن افتاد ودر فبروری (۱۹۰۳م ۱۲۸۰ ش) با موافقت حکومت عثمانیه به کابل آمد ومدت ۹ ماه دروطن باقیماند. درین جریان با امیر حبیب الله همصحبت شده و پیشنهاد دعوت متخصصین ترکی را به وی داد که مورد پذیرش امیر قرار گرفت. بعد از گذشت نه ماه امیر به طرزی وفامیلش اجازهٔ باز گشت به وطن داد. محمود به دمشق رفته بعداز ۲۳ سال تبعید در سال ۱۹۰۵م با تمام عایلهٔ پدری اش به میهن باز گشته ودر ده افغانان کنونی مسکن گزین گردیدند.

محمود طرزی از آغاز جوانی همزمان با اینکه به صورت پیگیر به مطالعه وتحقیق میپرداخت، به نوشتن آغاز کرد. وی در سفریکه با پدر در شهر های مختلف هند نموده بود، از جانب اهل ادب و فضل آنجا مورد تحسین وتمجید فراوان قرار گرفت. طرزی دردوران مهاجرت ها وتبعید و همچنان بعداز بر گشت به وطن آثار زیادی ازخود بجا گذاشته سعی کرد کتبی در علوم وفنون مختلفه یا خود بنویسد ویا ترجمه نماید که در ینجا برخی از آنها را فهرست مینماییم.

۱ــ مجموعهٔ صنایع: گزیدهٔ اشعار استادان سخن که در سال ۱۳۰۰ (۱۸۸۳م) در کراچی آنرا به اتمام رسانیده است.

۲ــ منتخبات غلام محمد طرزی به خط محمود: منتخب اشعار دیوان غلام محمد طرزی که در سال ۱۳۰٤ق (۱۸۸٦م) کار کتابت آن در شام تکمیل گردیده است. این اثر را محمود طرزی بعد از ینکه بوطن بر گشت به برادرش عبدالخالق هدیه کرد.

۳ــ مجموعهٔ اخلاق: در مورد این اثر طرزی خود چنین گفته است: ((چون این بندهٔ کم بضاعت قلیل المعرفت، محمود بیگ افغان درانی نسب از وطن مالوف آواره گردیده ... لسان عذاب البیان ترکی

را آموختم وکتبی که به این لسان طبع ونشر گردیده مطالعه نمودم . به جز تهذیب اخلاق و علو ُمیت افکار وتفهیم انسانیت چیز دیگر به نظر نیامد . لذا خواستم تا اثری بگذارم و کتابی تالیف کنم . پس ازکتاب اخلاقیه و حکمیه، بعضی سخنان مفید ومرغوب که درتهذیب اخلاق بکار است جمع نمودم و به اسم «مجموعه اخلاق» مسمی گردانیدم .» *

۴ـ دیباچهٔ دیوان سردار غلام محمد طرزی : که به هدایت پدرش غلام محمد خان طرزی ، آنرا تحریر نموده است .

۵ـ سیاحت نامه در سعاده: شرحی است از سفر استانبول . این اثر به طبع نرسیده ومتن کامل آن نیز در دست نیست . فصلی از این اثر در کتاب «از هر دهن سخنی واز هرچمن سمنی» زیر عنوان «یك شبی در بوغاز دلنواز گذشتانده ام» آمده است .

۶ـ سیاحت سه قطعهٔ روی زمین: این اثر در سال ۱۳۳۳ (۱۹۱۵م) در مطبعه عنایت کابل در ۶۷۳ صفحه به طبع رسیده است .

۷ـ از هر دهن سخنی واز هرچمن سمنی : در مقدمهٔ این اثر آمده که این مجموعهٔ قسمت اول کتاب دبستان معارف (۱۸۹۰م) میباشد واضافه گردیده که «دبستان معارف ما نخواست که از حسن وجمال ادبیات محروم بماند واینست که قسم ادبیات آنرا جداگانه یك اثری ترتیب دادم و اسم آنرا (از هر دهن سخنی واز هر چمن سمنی) گذاشتم، ولی چنان گمان نشود که سراسر ازخط وخال ومی ومحبوب بحث خواهد راند نی: اکثر ازآثار نثریه ادبیه جدیده تشکیل یافته است .» **

این اثر از جمع آثار چاپ شدهٔ طرزیست که در سال ۱۳۳۱

* مقالات محمود طرزی درسراج الاخبار افغانیه ۹۷ـ۱۲۹۰ش ص ۸۳۸ .

(۱۹۱۳ م) در مطبعه عنایت به طبع رسیده است .

۸ــ روضه حکم: بخش دیگریست از کتاب دبستان معارف که در سال ۱۳۰۸ هـ.ش در دمشق و شــــا م جمع آوری وتالیف شده و [illegible] ۱۳۳۱ در مطبعه عنایت در کابــل به زیور چاپ آراسته گردیده است. این اثر همچنانکه خود طرزی گفته:

((... اثری تالیف (نموده) که مقصد وموضوع آن منحصر به یك علم و فن نی بلکه از هر گونه کلام خوب وهر نوع سخنان مرغوب اخلاقی ادبی، علمی ، فنی ، سیاحــــات ، حکایات و غیره ناطق وباحـــث بوده ...)) *

۹ــ تلخیص حقوق بین الدول : در مورد این اثر گفته شده که در سال ۱۳۱۵ (۱۸۹۷م) از زبان ترکی به دری ترجمه گردیده وبه امیــر عبدالرحمن خان اهدا شده است . این اثر به چاپ نرسیده و نسخهٔ خطی آن نیز در دسترس نیست. **

۱۰ــ مطالعات صحیه : کـــا رترجمهٔ این اثر را محمود طـرزی از زبان ترکی به دری در (۱۸ رجـب ۱۳۱۸) ۱۹۰۰ م به اتمام رسانیده است. اثر متذ کره قبلا از زبـان یونانی به ترکی ترجمه گردیده بود. کتاب مطالعات صحیه را محمـو دطرزی بعد از عودت به وطن توسط کاتبی خطاطی نمود که تاکنون به همان شکل خطاطی شده باقیمانده وچاپ نگردیده است .

۱۱ــ سوانح زندگی : این اثردر جنوری ۱۹۰۸ به خواهش یکی از

---

* مقالات محمود طـــــرزی درسراج الاخبار افغانیه ص ۸٤٤ .

** همان اثر ص ص ٤۲ــ٤۳ .

دوستان طرزی ، به زبان ترکی نگارش یافته است . اثر متذکره (در اسد) سال ۱۳۵۵ بوسیلهٔ عبدالوهاب طرزی ترجمه گردید .

۱۲ــ رسالهٔ اغذیه وطبخ : این اثر نیز از زبان ترکی ترجمه گردیده ولی کار ترجمه آن به پایهٔ اکمال نرسیده .

۱۳ــ معلم حکمت : این اثر شامل ۱۰۴ صفحه بوده درسال ۱۹۱۶ چاپ شده وبه گفتهٔ طرزی درین اثر صحبت از آسمان ، زمین ، هوا ورطوبت وبخار، شبنم، ابروباران وآب، برای طالبان علم است .

۱٤ــ سیاحت دورا دور زمین درهشتاد روز : در سال (۱۳۳۰ هـ.ق ۱۹۱۲م) از زبان ترکی به دری ترجمه گردیده شامل ۲۷٦ صفحه میباشد . بعداً این اثر از روی متن دری به عربی نیز ترجمه شده است .

۱۵ــ سیاحت در جو هوا : شامل ۲۱۹ صفحه بوده در سال ۱۳۳۱ ق (۱۹۱۳م) ترجمه شده است .

۱٦ــ بیست هزار فرسخ سیاحت در زیر بحر : یکسال بعداز سیاحت در جوهوا ، محمود طرزی به ترجمهٔ این اثر همت گماشت . اثر شامل ۳٦۲ صفحه میباشد .

۱۷ــ جزیرهٔ پنهان : از روی متن ترکی ترجمه شده و در سال ۱۳۳۲ق (۱۹۱٤ م) به چاپ رسیده است . اثر در برگیرندهٔ ٤۸۰ صفحه میباشد .

۱۸ــ تاریخ حرب : ترجمهٔ تاریخ جنگ روس وجاپان (۱۹۰٤ ــ ۱۹۰۵) است که در چار جلد تهیه شده . دو جلد اول ودوم درسال ۱۳۳٤ ق (۱۹۱٦ م) از چاپ برآمده ودو جلد دیگر یکسال بعد به چاپ رسیده است .

محمود طرزی ترجمهٔ این کتاب را بنابه خواهش امیر حبیب الله در سال ۱۹۱۰ قبل از آغاز نشر سراج الاخبار در دارالترجمهٔ ترکی تکمیل کرده بود .

۱۹ـ پراگنده : مجموعهٔ شعری محمود طرزی است که در سنال (۱۹۱۵ م) ۱۳۳۳ ق در مطبعهٔ عنایت به چاپ رسیده است .درین مجموعهٔ اشعار طرزی از سال ۱۸۹٦ الی وقت چاپ اثر گنجانیده شده .

۲۰ـ دیدنی ها وشنیدنی ها :زندگی نامه وخاطرات محمود طرزی است که در هشت باب تنظیم شده است .

علاوه از آثاریکه تذکر شان رفت آثار دیگری نیز بشکل چاپ شده وچاپ ناشده از محمود طرزی وجود دارد . که ثبت همهٔ آنها درین رساله مقدور نبود .*

طرزی در فعالیت های علمی و فرهنگی اش پیوسته یك هدف داشته و آن روشن ساختن اذهان عامه و تجهیز آنان به سائقه علم و فرهنگ بوده است .

اوبه خوبی میدانست آنچه انسانرا از حیوان تفریق میدهد عقل ومنطق است و ((صیقل آینهٔ عقل ومنطق)) علم ومعرفت است و ((منبع ومخرج)) علم ومعرفت ((مکاتب ومدارس)) بـه همین دلیل سعی مینمود تا ازطریق نوشته هایش ارزش علم را توضیح نموده ومردم را به فرا گیری آن دعوت نماید . او گفته است که :

((علم و عرفان چنان نور منیر خالق کون ومکا نست که هرگاه پرتو تابش مهر منیر ضیا افشانش بریك ملك وملتی ویاقوم وهیئتی انتشار انوار وایثار فیض آثار خودش رامبذول ورایگان نماید ، ظلمت تیره درون تاریك دل نادانی و گمراهی ، ودهشت بلامقرون جهالت منزل ثقاوت وبیراهی، ازآن ملك وملت وقوم و هیات وداع ابدی گفته ، انوار مدنیت و سعادت وفیوضات راحت ونعمت ، هر طرف آن هیات و ملت را فرا میگیرد .))**

---

* برای اطلاعات بیشتر از آثار محمود طرزی مراجعه شود به کتاب مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار .

** سراج الا خبار افغانیه شماره۱۲، سال اول، اول حمل ۱۲۹۱ ه

محمود طرزی در اشعارش نیز توجه به علم ومعرفت را از یاد نبرده است . بار ها در مورد مکتب، علم و معارف طبع آزمایی کرده و شعر سروده است چنانکه درین پارچه میبینیم .

«معارف گلستانی دان که ریحانش بود تحصیل
معارف عندلیبی خوان که الحانش بود تحصیل

اگر اهل معارف بگذرد باقی بود نامش
حیات جاودان علمست و برهانش بود تحصیل

می بزم معارف میدهد از جهل آزادی
خسارات دیده گانرا رفع خسرانش بود تحصیل

معارف شد غذای روح و جای آن بود مکتب
جهالت درد بی درمان و درمانش بود تحصیل

معارف جمع آگاهی بود اندر زمان ما
که از شر جهالت ها نگهبانش بود تحصیل

بیا (محمود) از فیض معارف تازه کن جانرا
بنای قصر جان عرفان و ارکانش بود تحصیل»*

در شعر محمود طرزی نه تنها مسایل تربیتی بازتاب یافته بلکه نابسامانی های درون جامعه نیز برشمرده شده، وراه بیرون رفت از آن برملا شده است . طرزی در نوشته هایش چه نظم بوده چه نثر هر گاه کمبودی در جایی دیده عاجل بر آن انگشت انتقاد گذاشته است . حالا این انتقاد به کسی متوجه بوده وبه هر کسی برمیخورد

---

* به نقل از کتاب ازهردهن سخنی واز هر چمن سمنی نوشته محمود طرزی ص ۵۸ .

مثلا و قطعی می گوید : «بس است صید بودنه بطرف کشتزار ها ...»* این حرف مستقیماً به امیر وقت برمیخورده زیرا یکی از بازیها وسر گرمی های موافق طبع امیر حبیب الله خان، بودنه بازی وشکار آن بود .

محمود طرزی در سرایش شعر بدین باور بوده که نباید مفاهیم را در لابلای تشبیهات و استعارات گم کرد . خوب است تا صاف ساده و روان وبه زبان سیلیس حرف راچه نثر باشد وچه نظم، بیان کرد شاید هم بههمین علت در اشعار طرزی ، که بیشتر در مجموعهٔ شعری اش «پراگنده» جمع شده، صنا یع ادبی را کمتر میتوان دریافت. به هر حال اگر در شعر طرزی صنایع ادبی کمتر به نظر میخورد مسایل اجتماعی وزندهگی فراوان است . اوسعی نموده سروده هایش آینه تمام نمای زندگی بوده واز حقایق درون جامعه الهام بگیرد . حقایقی مربوط به زندگی مردم ما :

شبی بود تاریک چون زلف یار ز یک جنگلی مینمودم گذار
چه جنگل، مهیب ومخوف وسیاه درختان سروش چوعفریت سیاه
زمین پر زخون و هوا پردمه بهر سو جسد ها ی خونین نثار
بهترس وبهلرز وبه اندوه وفکر به آهستگی میشدم رهسپار
رسیدم به یک معبر سهمگین ز اندیشه و غم شدم بی قرار
زبیم وز اندوه و درماندهگی نشستم که یکدم شوم رستگار
نیاسوده بودم دمی از تعب که شد حا لتی دیگری آشکار
صدای حزینی بگوشم رسید که میگفت با نالش زار زار
شهیدان ظلم فرنگیم ما بخون وطن لاله رنگینم ما

---

* این پارچه بصورت مکمل د رکتاب «پراگنده» مجموعهٔ شعر های محمود طرزی آمده است .

به حیرت‌شدم کین صدا از کجاست   چه جا یست اینجا؟ که بس غم فزاست
که باز آن صدا با غم و ناله گفت   که این «روم یلی» ملك اجدادماست
زن و مرد و پیر و جوان بی گناه   همه گشتهٔ قتل عامیم راست
اگر پرسی از قاتل ما که کیست   ز صرب ز یونان و بلغار یا ست
وگر از گنا هم بپرسی که چیست   به جز بغض دین فکر دیگر خطاست
نه عسکر بدیم و نه تیغی زدیم   چرا کشته گشتیم حیرت رواست
هزاران اسف کاش خورد و کلان   همی بودمان حاضری چون دغاست
به غفلت بدیم بکشتیم خویش   بلی خود کشی را همین یك جزاست
شهیدان ظلم فر نگیم ما   به خون وطن لاله رنگیم ما



از ین صورت محزن از ین خوش بیان
بگرد اب غم غوطه خوردن روان
ز خود بی خبر بودن از جوش غم
که ناگه دگر حا لتی شدن عیا ن
سه کا لبد برامد و زیر زمین
بند هیچ چیزی به جز استخوان
به پیش یکی لوحه سنگ مزار
رسیدند با نا لهٔ بافغان
شنیدم که گفتند با یکدیگر
که ما را چو کشتند این وحشیا ن
بیا ئید تا بهر اخلا ف خویش
خصوصاً به اخوان افغا نیان
و صیت نو یسیم و آگه کنیم
که غافل نبا شد از مکر شا ن
شهیدان ظلم فر نگیم ما
بخون وطن لاله رنگیم ما

معارف

ای نو هوس علم دبستان معارف
جهدی کن و میشو تو سخندان معارف

جمع است معارف که شده جمع ز عرفان
شو بهره‌ور از مفرد عرفان معارف

گر معرفت حق بودت مقصد و اقدام
این جنس بیا بی تو بد کان معارف

در آرزوی ثروت و سعودی دنیا
باشد هوست، یابی ز احسان معارف

گر هر دو بود مقصدت ای معرفت آگاه
یابی به خدا بار ز همیان معارف

شد بی خردی ضد معارف تو بضد بین
بشناس بضد قدر نمایان معارف

محمو شناسایی هر چیز بد نیا
معنی شده بر پایه ارکان معارف

کسیکه در دل او نیست حب خاك و طن
محققست که او نیست نسل پاك و طن

رسول گفت که حب وطن ز ایمانست
اگر تو مومنی در دل بگیر باك و طن

به حفظ و خدمت او لحظهٔ مشو بیباك
بنوش بادهٔ حب و طن ز تاك وطن

چو گشت حب و طن جای در دل ملت
عدو به‌لرزه فتد میشود هلاك و طن

وطن به حب وطن قایم است وهم محفوظ
که هست حب وطن تیر سهمناك وطن

ز حق نیاز کنـــــدعاشق وطن « محمود»
کـه دشمنان وطن بادزیـــر خا ك وطـــن

مکتب

مکتب بود که باعـــث فیض وسعادت‌است
مکتب بو دکـــه ما حی جهل و غباوتسته
مکتب بود کـــه کـــرده تر قی‌بـدان دو ل
مکتب بـو دکـــه فیض ر بوده از آن ملـــل

علمست جان و جسم بود دولت‌و و طـــن
بیجان‌چسان‌تو زنده شماری تـن و بـــد ن
مکتب بود که منبع علـم است وجـان وجسم
مکتب بو دکـــه زنده‌گی آید از وبه اســم
مکتب بود که هست روان بهـرجـــان قوم
مکتب بو دکه دور کند غا فلـــی و نو م
عقل و ذکا و هـــوش به انسان‌چو شد عطا
با آن بشدز فـــرقـــهٔ حیـــوانیان جـــدا
علمست بهر عقـــل و ذ کــــاصیقل جـــلا
بی علم عقل‌مانده چو یك گنـــگ بیصـــدا
مکتب بود که موجد علم است وعقل وهوش
مکتب بو دکه باز کند چشم وفکر و هو ش
مکتب بود که تر بیه و عقـــل از و بـــود
مکتب بو دکه بر تری و فضـــل ازو بو د

خـــاك

هر چه میجویی بیابی بی سخن‌با فـــن ز خا ك
سیم وزر ازخاك پیدا گشت وهم‌گلشن زخاك

معدن سنگ ذغال و غاز وسیماب و نمک
اسُرب وار زیرو مکس و هم مس و آهن ز خاک
گندم و جو نیشکر ، قطن وعنب را بربببین
ناریال وبا نس وباعوباب وهم ارزن ز خاک
خاک را گو یند تیره هم سیاه وهم کثیف
این غلط با شد ببین دُنیا شده روشن ز خاک
نور تیل و گاز واسلین و هم غاز هوا
جمله پیدا شدز خاک وخاک شد معجن ز خاک
اشرف مخلوق شد نوع بشر بنگر که او
شد خمیر مایه اش از خاک وهم مدفن ز خاک
کی بود هر خاک یکسان پیش «محمود»
خاک افغان مقدس شد مراد من ز خاک
ای جان مکن غرور به آنسو مرو مرو
شیطان غرور کرد توبا او مرومرو
کبر و غرور خصلت دون همتان بود
نفست عزیزدار بهر کو منرو مرو
کبر و غرور دیگر و دیگر علو نفس
بهر غرور خود به تکاپو مرومرو
هر جایی میشوی که نمایی غرور خویش
ای خود نما چو مردم بی رو مرو مرو
تحقیر میکنی همه خلق و بخود ببین
خود بین شود و. مشو! پی جاومرومرو
باشد اگر ترا مرض سخت و مهلکی
پیش طبیب تند تر شرو مرو مرو
محمود را به کبر مکن متهم که او
مرشد به او نموده که هرسو مرو مرو

مکتب اناث

«(باشد ضرور بهر و طن مکتب اناث
زیرا ذکور نیم و دگر نیم شد اناث
شد مکتب بدایت آ دا ب هر ولد
آ غوش پر لطافت با شفقت اناث
پس هر ز نی که علم و ادب داردو کمال
با شیر علم را به ولد میدهد اناث
تعلیم علم بهر زنان فرض تر بود
زیرا که هست ما در نوع بشر اناث
هر مادری که علم و کمال وادب نداشت
طفلی که شیر داد شود کمتر از اناث
مکتب ز بهر نوع زنان آمده ضرور
تعلیم علم فرض بود بهر هر اناث
« محمود » تا بکی غم مرد وزنان خوری
تودر ذکور خیرچه دیدی که در انا ث»)

طرزی در پارچه های اد بی که مینوشت نیز مردمش راز یادنبرده وسعی داشت تا آنچه مینویسد بیانگر حقیقتی باشد از زندگی‌مردم وجامعه اش .

این مساله در بسیاری نو شته‌های محمود طرزی بخوبی تجلی یافته است که یکی از نمونه ها ی آن اینست :

(فقروشتا)

«(روزی از روز های زمستان که(کرهٔ هوا) به ثقلت و برودت اعمال طاقت فرسای بر فهای ثقلت بخشا طاقت نیاورد همه را برزمین‌انداخته بود در اطاق فوقانی خویش درپیش پنجرهٔ ئیکه بسوی کوچه ناظر بود

نشسته دیدم : که فقر و احتیاج یك زن بیوهٔ بینواید بیچاره را از کلبهٔ احزانش به بر آمدن مجبو ر نموده بود .

این زن بعنوان والده حایز بود . یعنی دو طفل یتیم صغیری با خود داشت . وچون کسی که یتیمان بدبخت اورا در تحت حمایهٔ خودبود بعت گذاردرعالم امکان مرزن بیچاره را میسر نبود لاجرم مجبور بود که با خود همراه دارد . طفل صغیر یراکه بنیهٔ ریش برهنه اش چسپانیده بود شدت شتای عالم را اینند فعهٔ اول بودکه حس مینمود . چیز ی نمی گفت ، و لی میگر یست وبدینحرکت خویش تالم سرمارا افهام مینمود . بگریستن واظهار تألـــم نمودن مجبور بود : زیرا بجز گلیم پارهٔ هزار پینه ئیکه بجای قونداق دران پیچیده بود دگر چیزی در بر نداشت ، وبجز پستان های خشکیدهٔ مادرش که سبب گرسنگی چندروزه ازشیر اثری ندارد قوت دیگر هم اورا در عالم نبود پس بجز گر یه کردن دگر چه چیزیست که اورامدد رساند ؟ طفل دیگر چون به سن سه وچهار سال قدم نهاده بـــود ، ناچار بره رفتن مجبور بود ، گریه کرده و فریاد زده ونعره کشیده و (یخ بستم) گفته براه میرفـــت . در نعره زدن وفریاد کشیــــد ن حقداشت . چونکه با پاپوشهـــای پاره پارهٔ که جراب راگاهی ندیـده برسر برفهای چون زمهریرو یخهای چون زنجیر در تكو پـــو بـــود.از شقهای زیر جا مه پاره پاره اش چهرهٔ حزین نکبت و فلاکت نمایان میشد !...

در آنروز در کوچه وبازار بجـز بادتند سرد دگر هیچکس د رگردش نبود درهر طرف سکوت و تنها ئی حکم میراند . درآنروز عالــــم از دستبرد زمستان مشابه مزارستا ن مینمود !...

فقره زن از شدت برد قلبش مانند برگ میلرزید ، واز گرسنگی

بدنش میطپید ، وبرحال رقت ما ل جگر پاره هایش اشـــك حسرت میبارید ، شنیدیم که شتار مخا طب نموده گفت .

«ای زمستان آفترسان ! فقرا ،از وحشت شدت مظالم قهرمانیه‌ات در موسم صیف نیز بجان میلرزند. برای آنها در بستان عالم‌گویا بهار هیچ خلق نشده است . زیرا که‌چون بیائی اجساد ، وچون نیامدهٔ از خوف آمدن خود ارواح شان که‌چون یخ منجمد میگردانی . قهر و شدتت را همه کی بر فقرا حصر میکنی، ولی بتو انگران اظهارتواضع مینمائی بلی اگرچه درخانه ها ی‌ایشان نیز بدر آمدن میکوشی و لی موفق نمیشوی بنگر بسوی ایـــن دهنهای آتش فشان بخاری ها ی شان که‌هریك طوپهای خانه‌ویرانیت،که از برای محوو‌پریشان کردن تو وعساکرت تهیه وآماده کرده اند .وچون پریشان اصلا تقرب نمی‌جوی حقارتیکه در خویش ازتوانگـــران مشاهده میکنی . انتقام آنرا زمـــا میکشی . پس بنگر چقدر طالـــم بی انصافی ای زمستان !...

بعد از آن بسوی مناظر توانگران که تفت وبخار آتش های بخاریهای شان، بابویهای اطعمه های‌گوناگون شان ناچنهای دور باش عسا کـــر سرما وگرسنگی بود متوجه شد ه بدین گفتار رقت آثار مبـــا درت ورزید .

«ای توانگرانی که جناب رازق‌مطلق شما را در ناز ونعم متفر ق گردانیده ، مرحمت کنید . وبه‌امدادمابرسید ، مارا نیز بسلاحیکه ا ز خصم جانتان ما یعنی زمستان‌برهاندمسلح گردانید . بر اطفال بیچار ه یتیمیهٔ من ببخشائید که ایشـــا ن نیز مانند اولاد شما از بطـــن مادر تولد نموده ، از زمین نروئیده اند. بخوبی بدانید که چنانچه شما از نوع بنی بشر ید ما نیز از هما ن نوعیم . نه نباشیم، ونه جماد ! پس

اینك را در زیر نظر آورده رقت نمائید که اگر آنقادر مطلق شلما را بحال ماو ، مارا بحال شمامیداشت که مانع میتوانست شد، شما در خانه های گرم وبستر های نرم نشسته ومی خوابید ، ومادر کلبه های سرد و خاکهای سخت تعیش وزندگانی میکنیم . شما ازطعامهای لذیذ بیتاب میگردید . ومابسی روزهاکه برای لب‌نان خشکی بدرجهٔ هلاك میرسیم . شما اولاد های تانرا در قونداقهای زربفت وکم خواب می پیچید ، وماپارچهٔ کهنهٔ سانی نیز نمی یابیم . پس قیاس نفس نموده ، وحال مارا برخود وحال‌خودرابرما مقایسه کرده به تشکراینهمه فهم گوناگونیکه قادر توانا شما راارزانی داشته بر احوال ما فقرا مرحمت کنید تا نعمت تان مزیدگردد .

اگر سوال شود که روح انسانی را زیاد تر تهدید کننده، و لرزه دهنده در دنیا چه چیز است ؟ جواب آن ایندو کلمهٔ مختصر خواهد بود (فقر و شتا) . »

طرزی در فعالیت های‌ادبی اش به ترجمهٔ اشعار وداستانها نیز می پرداخت میتوان گفت داستانهای راکه محمود طرزی به زبان دری ترجمه کرده ، اولین ترجمهٔ بوده‌اند او ترجمه آثار داستان رابه زبان دری که قبلا رایج نبود آغاز کرد . طرزی ، هنگامیکه از سفر مصر دو باره به دمشق عودت نمود کار ترجمهٔ یك رمان فرانسوی رابه نام((فلورا)) آغاز کرد. بقول وی این اولین رمانی بود که به‌زبان دری ترجمه میشد وهمین رمان‌مشوق خوب طرزی بود در زمینهٔ ترجمهٔ های بعدی چنین آثار .

برای آشنایی بیشتر خوانندگان با ترجمه های محمود طرزی دو نمونهٔ کوچك از ترجمه هایش رابه‌گونه مثال نقل میکنیم :

(قطعه)

((ملك زرين با ل جمال ، بكس لطا فت مثا ل خودرا از جو هر فرد ((حسن)) مملو سا خته ،و بر تخت‌مرصع ظرا فت نشسته ، و يـــك چوچه‌گك شير ينك كو چك با ل‌بسيار خو ش جما ل كلو له گـــك خود را با خود بر داشته از افلاك عظيمه بى انتها عازم كره ز ميـــن خاكى با صفا گرديد .

دريك د شت فراخ همه چمنزارسراسر پر از هار، بريك تپهٔ‌كوچك زمرد مثال تخت سلطنت جمال را وضع نمود .

چوچه گكش شيپور دراز تيزآوازخودرا بشدت بدميد . از هرهرطرف خيلها ، سيلها، گروها، فرقه ها ى‌خوبان پريرويان جهان بر اطرا ف تخت پرى حسن وجمال گردآمدند،وبدامن بوسى منعم پر شو كت و شان حسن وآن خود شان يـك برديگر پيشقدمى ورزيدند .

مليكهٔ حسن وجمال بكس خود را بار كرده به تقسيم حسن ونيكوئى آغاز نمود :

پريرويان انگنيريرايك گلگو نه سرخى پر لطافت فجر شمالى آسا احسان نمود .

خوش جمالان اسپانيوى رابـــا يكدسته خرمن موهاى سياه فا مى مزين فرمود .

دلبرا ن سيمين بدن ايتا لى رادوچشم درخشندهٔ سوزندهٔ كوه آ تش فشان (وه زوه) مانند ى عطافرمود . خو بان حلا وت نشان آلمانى را دو صف دندا نى سفيد منتظم چو ن‌سلك گهر بخشيد .

مهرو يا ن رو مى نژادآنرا درپيكرهاى خمير ما يه لطا فت شان يك‌آن وادا و نازو عشوه هاى بد يعـــه‌توديع نمو د.

والحال همه زنا ن ترك و عجم وعر ب و هندو كشمير را نيز بى بهره فيض و عا طفت نگذا شتـــه‌وبكس خود را تكانده خوا ست‌پرواز كند كه دفعه محبو به نمكيـــــــن‌دلنشين ملكو تى قر ين فرا نسوى

نژاد دست توسل در دامن چو نخر من گلشن انداخته فریادبر-
آوردکه :

ـ انصاف !انصاف ! ای ملیکه حسن و جمال ! این جاریه خود را سراسر فراموش لطف و عاطفت خود فرمودید ؟

ملکه حسن و جمال را محبوب بیت بزرگی دست داده زبان اعتذار گشوده گفت:

ـ ای دلبران جهان خوبی ! ای عفو کن از بسکه بمن نزدیک بودی تراندیدم . این را گفته حاضرین را خطاب نمود :

ـ ای دلبران جهان خوبی! ای پریرویان چمن ستان محبوبی! چنانچه محبوب به نزدیک من دست توسل بدامن من زده منهم چنگ شفاعت به شفقت شما میزنم. مرابجز آنکه مروت شما ازین خجالت وارهاند دیگر امیدگاهی نمایدزیرا بکسم خالی ، و دستم تهی ماند .

پریرویان و محبوبه گان حاضره به طرف همدیگر خودشنان یک نظری انداخته بمروت آغازنهادند. انکلیزار سرخیی فجر شمائی خود رخساره ها ولبها ی آنرا غازه نموده. اسپانوی از سیاهئی موها ی وافر خودزلف اوراشانه ومژگانهای بلندبر گشته اش را سرمه کشید. ایتالی سوز نده گیی نگاههای وه زومانندخودراکه در چشمان سیاهش حل و مزج ساخت . آلمانی ازدندانها ی خود لبانش را تبسم جا نبخشا یی آموخت . روحی بدن سیمین خودرا به تعلیم عشوه و ادایشما مور نموده.

والحاصل ترکی، عربی، عجمی، هندی ، کشمیری هر یک از حرکات فضیلت ، نزاکت ، حلاوت بـــه اوبخشیده دلبرو دلربا ی فرانسوی مظهر این مصرع بر جسته گردید: (آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری) انتها))*

* از هرچمن سخنی ... ص ٦٠-٦٣

آشیا ن بلبل

((ازیك جنگل بسیار لطیفی می‌گذشتم . نظرم بر یك آشیا ن بلبلی بر خورد ، در میا ن این آشیا ن چاردانه چوچه مو جود بود .بسببی که هنوز با ل و پر نکشیده بو دند ازحر کت اهتزاز کارانه بسیار خفیف ورو حپرور نسیم بهار ی متا ثرشده میلر زیدند . و به یکدیگر خودشان آنقدر نز دیك میشد ند که تنهـاسر های کو چك شان و چشما ن مهره ما نند سیاه شا ن دیده مــی‌شد.

از تخم هنوز نو بر آمده بودند،از دنیا هنوزخبر ندا رند! دره ها، کو هها ، آبشار ها، چمنزار هاهست یا نیست نمیدا نستند .

بیچاره گکها!... چه قدر عا جزو چه قدر بی قدر ت بودند ! اگر به همین حا ل ترك شو ندازسردی و گرسنه گی هلاك شدن شان محقق بود . لیکن حضر ت خالق تعا لی برای این چوچه گکها دوعدد حامئی مشفق تعیین فر موده که آنها هم عبار ت از پدرو مادر شا نست که دریك کنار آشیان بپا ایستا ده بودند .

سبحان الله ! در آنقدر وجودهای کوچك حکم بالغه خلقت آن جو هر بزرگ عشق و محبت ، وآ ن حس رقیق عجیب پدری و ما در یــــرا چسان گنجانیده است ؟ چـــــو ن بغور (به غور) می نگریستم می ـ دیدم که در هر طپش دل شا ن یك حس شفقت و محبت بزر گی درباره اولاد شا ن مو جود بود .

بسوی آشیان خم میشدند،غذایی راکه به منقار آور ده بو دند بــــه چوچه گکها ی خود تقد یم میکردند.این چار چوچه بلبل بچه گو نه یك تلا شی و چقدز یك هو سی گردنهای خودشانرا دراز می کردند ،و منقار های خود شا ن را میکشا دند که ازدیدن آ ن حقیقتا انسا نرا حیر ت دست میداد . کوشش تغلبکارا نه ربود ن لقمه بزرگ تر را و قاعده

طبیعیه گر سته گذا شتن قو ی زبو نتر خودرا در میا ن حوا س این بلبلکها ی معصو م که هنوز ،دنیارانمیشنا سند ،و حیا ت را نمیدانند که چیست ؟ به کمال خوبی عیا ن‌مشا هده میشد .

شعاعا ت زرین شمس خاور ی ازمیا ن برگها ی زمرد ین آسما ی در ختا ن برین آشیا نه سعاد ت‌نورعا می افشاند ، شـرشـر آب از جو یبار لطیفی که از نز د یک‌آشیان‌در جریا ن بود ، و بو های‌گوناگون ظریف گلها بیکه سوا حل دلنشین‌پر سبزه جو یبار را تز ئین دا ده بود هوای نسیمیرا معطر مینمود.

پدر و وا لده گاه گاه خد مـت‌تقسیم غذا را تعطیل کرده به یک طور نظر ربایانه ئیکه مخصو صـ‌مر غا نست ، ویک شفقت مفتو ـ نانه ایکه محسو س حسیا ت‌پدران ومادران است به تما شای چوچه ـ گکها ی خودشا ن متفر ق‌میشدند.بعد از کمی زو جو زو جه‌بیکدیگر خود شان یک نظر ساکتانه سودا کارانه انداخته ، منقار به منقـار وگردن بگرد ن میشدند ... و بـه‌معانقه عا شقا نه آغاز میکردند!

چه محبوب یک عا ئله !... چه‌لذیذ یک عمر !...

بعد از داد و ستد این بو سه‌های‌عاشقانه از او ضا ع شان چنا ن معلوم میشد که این دو بلبل بـاهمدیگر مداو له افکار و مشاوره‌حال میکردند ، و همچنین حر کـا ت‌شان دیده شد که بعد از ین‌مشاوره بلبل نر پرو از کرده پر فت .بلبل‌ماده به‌آ هسته گی در آشیا ن‌فرو آمده بال‌شفقت‌خودرا بر چو چه گک‌های بیچاره خود که از تاثیر نسیم رعشه دار بودند کشا ده‌بنشست.

برای تماشا ی منظره حیر ت‌فزای‌اطرا ف‌سر خودرا از آشیا ن به یک‌و ضع بلند ی گر فته بود.چوچه‌ها درزیر بال و سینه اش خزیده بودند . بسیارو قت نگذ شته بود.بلبل نر عود ت نمود، منقار خودرا بسوی ماده خود دراز کرد، و نفقه‌راکه آورده بود به او داد .

واه واه ! چه طعا م مسعودا نه؟...بلبل ماده لقمه راکه رفیقش‌آورده بود، به چنان یک حظو ظیتی مـی‌گر فت که از کمال لذت و محبـ

برهایش ، همی طپید و همه و جودش همیلرز ید !بلبل نر به ا ین صورت یك چند بار ر فتوبیامد. رفیقه خودرا سیر کرد .

این حیوانکها ، پیش از پانزده روز دگر گونه یك زنده گا نشـــی داشتند . آن حیا ت شا ن با اینحیا ت شان فر ق کلی دارد . دژ آنو قت از شاخی به شاخی مـــیپریدند . بهنغمه های عاشقا نه یك دیگر خود شانرا نوازش ها،مدحهاوثناها میگفتند . و الحال در یـك ذوق و صفا ی آزادانه بی نشا ط آورانه میز یستند . با هم مـــی پریدند ، عشق می با ختند ، غزلمیسراییدند .حالاآنکهدر ینو قــت همه احوا ل شان تبد یل یا فتهمانندداول نمی پرند ، نمی خوا نند ،عشق بازی نمی کنند .

آیا چرا ، چو نکه حالا برای یكعائله پدرو ما در شد هاند!... درین وقت در خصو ص بجا آور د ن وظایف پدری و ما در ی کوشش میورزیدند . برای تعیش و نفقه واسبا ب استرا حت جو چه گکهای خود حصر و جود گردهاند.

احتمال دارد که چوچه گکهـــا ازین شفقت پدرو ما در خود شان بیخبر باشند؟ احتما لی که به مجردبال و پر کشیدن، و صنعت پروازرا از آنها آمو ختن این وا لد یـــنپر شفقت خودشا نرا کلیا تـــرك کنند ؟ شفقت پدر ی و ما در ی بهجویبار میماند :

جریا ن طبیعی آن دا یما از بالابه پایانست!به عکس آ ن هیچگـاه نمی گردد.

آیا این یك جوزه بلبل در با ب اولادهای خود چه میاندیشند ؟ هیچشبهه نیست که این ها از فکرتر بیه و تعلیم دختران و پسرا نخود آزادند که چگو نه علم و صنعـــتبیا موز ند ، و کدام پیشه و هنر را مدار معیشت و زندهگا نی خـــودبساز ند .اندیشه اینرا هم ندا رند کهبرای رفا هیت اسـ[illegible] ل او لادخود شان جمع زرو ما ل بکنند.اما

باو جود این هم صور ت معیشت‌وزندگانی این ها را اگر به نظـــر امعا ن حکمت نظر کنیم ، بســـی‌اسرار ها ی عا لی محاط می‌یابیم.

آیا بلبلك ماده که پارسال خوداو نیز چوچه گك عاجزه بودوامسال اول باروا لده شده است بناءساختن‌این آشیانه پر صنعت راکه درآ ن تخم نهاده از کدام مکتب فن‌معماری‌آمو خته است ؟

به این آشیا ن به نظر غوروحکمت‌نظر کنید . ببینید که طرز بنـا و سا ختن آن‌عیناوتمامابه‌همان آشیانه‌پدرومادر بلبل‌ماده که پارسال او درآ ن بزرگ شده است مشابهت دارد. آ یا این مطابقت و برا بری صنعت از چیست ؟ آیا چرا بدیگـرصور ت و دیگر طرز سا ختن بناو انشا نمی کنند ؟

آیابه او که گفته است که برای‌جان یا فتن تخمها حرار ت لاز م است؟ آیا اینرا چسان دا نسته که‌بعد از آنکه برین تخمها پانز ده‌روز بنشیند از هر یك ازین تخمها یك‌یك چو چه گکی می براید ؟ آن مر غ تیز پرواز آتشین مزا ج که‌ازشا خی‌بشا خی می پرید و پنج دقیقه دریك جا قرار نمی گرفت آیا بشوق کدام‌حس ، وشو ق کدام‌رو ح به ایـــن چنین یك و ضع‌تحملفر سا هفته هـامی نشیند .و طاقت می آورد ؟وقتی که‌چو چه‌گکها میبرایند آیابه غا درشان که تعلیم مید هد که آنهامحتاج غذا می‌باشند ؟ هر طر ف را دو رمیکند .غذای موافق معده‌های‌ناز ك آن چو چه‌گکها را انتخاب میکند،وبه منقار خود گر فته می آورد.آیااین صنعت بسیار ناز ك و مهم را ازکه‌تعلیم نموده ؟آیا آ ن‌کدام حسیست که طبیعت اورا بیك پا ایستادن ویخواب رفتن عاد ت داده .آیا کدام حسیست که برای تگیپا نی وگرمی ای آنها روز ها بیك وضع ناآرامی برسینه‌و جا غور میخوابد؟ فکـــرخود را یکقدر ی پیشتر ســـو ق بکنیم :

آیا آن تخمی راکه منشا نسلهای‌بی نهایت حیوا نست که‌سا خته و از کدام ها شین به عمل آمده ؟آیاآن تخم حیا تی راکه در مر کز بیضه

مو ضوع است کدا م قدرت خوارق‌نما خلق کرده است ؟
چه‌حاد ثه عقل پر اندازانه .

در درو ن مایع بیضه بعد از یك‌کم‌و قت یك مخلو قی دیگری که به پدرو ما در شبیهه است به‌حرکت می افتد ! زردی تخم بیك تنا سخ بزرگ اعجاز نما یی گر فتار آمده‌جاندار میشود !قسم زلال سفید آن غذای این مخلو ق جد ید مـــــی‌گردد! آهسته آهسته اعضای وجود چوچه‌گك تشکل و تکا مل کرده می‌رود ! در ظر ف یك چند روز بالها وپنجه ها معلو م میشود !سر از سینه جدا میشود ! پس معلوم شد که‌و قت چاك نمود ن محبس قفس‌بیضه وی در رسیده است ...

برای به جا آور د ن خد مـــــت‌شکستاند ن محبس بر منقار کو چك ناز ك آن مخلوق جدید در داوون تخم‌یك پوش سخت و کلفتی پیدا می ـ شود که بعد از بجا آوردن خد مت‌آن پوش پس می افتد . با این‌پوش غلیظ وسخت منقار خود بیضه را میشکند و سرك کو چك‌خو د را میبرارد .وبمدد حرکت داد ن بال‌های خود سراسر از محبس‌خلا ص می شود.

ای آشیا ن بلبل! نو از برا ی من‌یك نسخه کبرای حکمتی ! که‌بقدر همه عوا ملی که مسلك شمس‌را تشکیل داده بزر گی!

ای ذات وا حد بیهمتا !! ی‌خالق‌یگانه همه این عوا لم بی منتها ! کوچکتر ین مخلوقا ت بقدربزرگ‌ترین مخلو قاتت حکمت آمیزوعبرت انگیز است !!!...

(انتها)

فعا لیت ها ی ژور نالیستیکی:

و قتی از فعا لیت های ژور نـــالیستیکی محمود طرز ی صحبتی به میان آید ، به هیچو جه نمی توا ن قب پدر ژورنا لیز م افغا نستان را که برحق به وی نسبت داده شده از یادبرد. با اینکه قبل ازمحمود ـ طرز ی نیز جریده نگار ی درکشوروجود داشته و در دوره امیرشیر ـ علی خا ن جریده به اسم شمس ـ النهار به چاپ میرسیده است ،و همچنا ن یك شماره از جر یـــــده سراج الاخبار پنجسال قبل ازاینکه محمود طرز ی مسوو لیت آ نـــراداشته باشد با مدیر یت مسوو ل مو لوی عبد الرو ف به چاپ رسیده است اما کار نشر مجدد آن اصو ل جریده نگاری را در کشور به یك سیستم مبدل سا خت .

طرز ی در کار نشر اخبــــارمعتقد بود که ((اخبار چنا ن یـــك آیینه جها ن نما ئیست که در خانه نشسته انسانرا از احوا ل جها ن با خبر میگرداند ... اخبار چنا ن یك تیغ عریا ن برا نیست که زبا ن بد خواها ن غلط اند یش وطن ر ا مقطوع میسازد ... اخبار چنـــــان معلم ادیبیست که انسا نرا بدو ن قید و فشار بر تحصیل و یادگرفتن بسی علوم و فنو ن عالیه شو ق ورغبت میدهد... اخبار چنا ن گلزار پراز هاریست که هر کس موا فق طبع خود گلی از آ ن بر چیده می ـ تواندوالحا صل از مطالعه اخبار همه صنف مردم مستفید میشو ندو شده می توانند))*

محمود طرز ی با چنین اعتقادی نسبت به اخبار اصول اسا سی و

* سیر ژور نا لیز م درافغــــانستا ن ،نو شته محمد کا ظـــم آهنگ ص ٥٢

بنیاد ی روزنا مه نگار ی را گـــه اطلاع دادن ، تعلیم دادن، سر گرم سا ختن و روح دادن است بکلی درنظر داشته و بر بنیاد آ ن کــــار نشر اخبار را آغاز نمود. بههمین دلیل است که سراج الاخبارافغانیه را ((او لین قافله سالارمطبو عا ت افغا نستان)) پذ یر فته و نشر آن را در راس کار ها ی نویسنده گی محمود طرز ی قرار داده اند.

او میدا نست که اخبار ز بـــان مردم است ،و ضرور تا هر ملتی باید اخبار ش را داشته باشد .و ازسعی تلا شی راکه برای ایجـــاد ((این گرا می نا مه وطنی)) بـــه خرج داده بود خیلی هم را ضــــی بود . او میپندا شت که با نشر سراج الاخبار مردم خود را از جمع ((اقوام وحشیه و بدویه)) بیرو ن آورده است .وی در مقاله افتتا ح کلام در شماره اول سرا ج الاخبار گفته که :((اخبار ها درین عصر به مثابه زبا ن ملکها و ملت ها قا یم گردیده است ، و درو قت حا ضـــر بجز اقوا م وحشیه و بدو یه هیچ یک دو لت و قو می ... مو جود نیست که مالك اخبار نباشد))*

طرزی به کار ژور نا لیستیکــی اش عشق میورز ید و هیچ کسب ومسلك و هیچ پست و مقا می را باآن برابر نمیدانست و به آنانی که مصروف اینکار بودند سخت بـــه دیده قدر مینگر یست . وی خیلی می پسندید که کار کنا ن مطبو عا ت حر فشان رابی هراس گفته و هر آنجاکه نابسا ما نی و جو دداشته باشد آ نرابر ملا ساز ند ، ز یرا کاریك ژور نا لیست خوب همین است و بخش و نشر چنین مطا لب حق مسلمش.

محمود طرزی سعی دا شت تااز طریق کار مطبو عا تی به تعلیم و تربیت افراد جا معه اش پر داخته وجریده اش و نا مه اش چون مشعل تا بنا کی را هگشا ی مرد مش بســـوی تر قی وسعاد ت باشد .

---

* مقالات محمود طرز ی درسراج الاخبار افغا نیه ص ۷٤

دیری نگذشت که اسم و رسم سراج الاخبار از سرحدات کشور به بیرون انتشار یافت . حلقات روشنفکری هند، ایران و بخشی از آسیای میانه باعلاقمندی تمام به خواندن مطالب آن می پرداختند.

درین مورد یاد داشتی را نقل مینماییم از سناتور سابق و رئیس اسبق تمیز و زارت عدلیه محمدامین خوږیانی که در پشاور تحصیل میکرد.

((به سال اول تعلیمی پوهنتون پشاور ۱۳۳۳ ق (۱۹۱۵م) درشعبه علوم از فبروری تا جولای تحصیل میکردم . شماره های سال چهارم سراج الاخبار که جریان جنگ عمومی نخستین را به کمال صحت و آزادی از منابع ترکی و عربی و دری والسنه اروپایی نشر مینمود ، دلچسپی های معلمین و متعلمین را جلب کرده بود. به وقت فراغ از تدریس ، بعد از نماز ظهر تا نماز خفتن برای مطالعه کتب وجراید در قرائت خانه مکتبه پوهنتون پشاور ، تشریف میاوردند. دیده میشد که برای اقناع مطالعه کنندگان سراج الاخبار سوزن دوخت فورمه های اخبار را میکندند . به این صورت شانزده نفر می توانستند که یک نسخه شانزده صفحه یی هر نسخه از نسخه های چهارگانه واصله قرائت خانه را در عین حال مطالعه نمایند . هر فورمه را یک نفر یا دو نفر بدست خود میگرفتند ، پشت هر صفحه یکنفر ایستاده میشد ، وقتی که ازخواندن یک صفحه فارغ میشد به صفحه دیگر متوجه میشد . خالیگاه را شخص دیگری از شایقان پر مینمود . هر که از شصت و چار نفر مصروف مطالعه از مجلس می برامد جای او را دیگری پر مینمود . هر قدر که وقت عصر نزدیک میشد تعداد شایقان فراوانی میافت. پشت هر صفحه تا چهار نفر ایستاده میشد و تعداد خوانندگان از شصت و چار به دو صد و پنجاه و شش نفر میرسید . حتی بعد از نماز شام که تعداد نفر کاسته میشد ، باز به اندازه همان شصت

وچار نفری بالغ می بود)) *

در مورد تاثیرات سراج الاخباردر خارج از کشور استاد عبدالحی حبیبی نیز چنین نوشته است : ((... اما در خارج مملکت همه حریر خامه محمود طرزی در گوش‌های مردم ، سامعه نواز بودوچشم های خواب بردگان را باز می‌ساخت .

برای مثال : در فبروری ۱۹۱۷ میلادی جنرال گوراپاتکین حکمران روسیه تزاری درترکستان تلگرامی به نماینده روسیه تومیسکی که در هند بودفرستاد: که شماره های سراج الاخبار در بخارا و بلاد دیگر ترکستان منتشر میگردد و از مقالات آن احساسات ضد روسی وبریتانوی در مردم به جنبش آمده است .

بنابرین باید دولت هندبر تانوی بر امیر افغانستان فشار آورد ، تا این جریده خط مشی تبلیغی خودراتغییر دهد . تصدیق این سخن راتو یسنده این سطور ازمرحوم صدر الدین عینی پیشرو حرکت جدید فکری در مردم ماور النهر واو لین رئیس اکادمی علوم تاجکستان در سنه (۱۳۲۵ .ش)در شهر قدیم سمرقند شنیدم ،که در تاشکند در مراسم تجلیل سال ۲۵ پوهنتون آنجا شرکت کرده بودم . شاد روان عینی که مردمحتر می بود وبه لهجه شیرین تاجیکی حرف میزد گفت:(درایام حکمرانی امیر اخیر بخارا،جوانان تاجیك بیدار شده‌و اورا به‌اصلاحات جدیدو تاسیس مکاتب‌وآزادی مطبوعات واداشته بودند .چون‌سراج الاخبار کابل و نوشته های محمود طرزی هم بما میر سید وآنرا اندر خفا میخواندیم، گماشته‌گان امیر بخارا نمیگذاشتند وخوانندهٔ سراج الاخبار را تعقیب‌وتنبیه میکردند.

خوب بیاد دارم که روزی قطرت‌بخارایی یك شماره سراج‌الاخبار را در حجره مدرسه بخارا بمن‌رسانید و در همان دم‌جاسوسی

---

* مقالات محمود طرزی درسراج‌الاخبار افغانیه ص‌ص ۸۳۲ـ۸۳۳ .

امیر بخارا به‌تعقیبش آمد ، و لی‌من‌آن شماره را در لحاف پیچا نیده‌و ازنظرها مخفی داشته بودم .اکثرشعرای جوا ن‌تاجیک‌به‌پیرو ی‌اشعار تنبیه آور سراج الاخبار ، شعرهامی‌سرودند و جوانا ن تا جیک آنرا از بر میکردند . پیام سراج‌الا خباردرجوانا ن ماور النهر خیلی تاثیرا ت نغزو نیکو داشت). اما در هندوستا ن قراریکه از اسنادمحرما نه ۲۱جولای ۱۹۱٦ م ، محفو ظ د ر آر شیف ملی هند (شعبه دا خلی سیاسی) بر می آید: شماره ها ی‌سراج الاخبار علاوه بر اینکه د ر بازار ها ی بلاد افغا نستا ن‌و قبایل‌پشتوزبا ن سر حد ی دست بدست میگشت ، در جراید هندو پار س‌وکشور عثمانی نیز مطا لب آ ن اقتبا س میشد . بنابر ین‌درسپتمبر۱۹۱٤ م W.m. Haily. چیف کمشنر دهلی به سر ما مو راطلاعات‌جنا بی Sir chavles cliveland نو شت : چو ن‌لهجه سراج الاخبار‌به‌کلی منافی منافع ماست ، با ید ورود و توزیع آنرا در هند ممنوع‌قرار دهیم ...)) *

از آنجاییکه امکانا ت نشروطبع‌کتب ورسا لات خیلی محدو دبوده، محمود طرز ی سعی دا شت‌از طریق‌نشر سراج الاخبار مطا لبی ازعلوم وفنون مختلفه را بخورد مردم بدهد.او نو شته است که ((سراج‌الاخبار افغا نیه یکدانه جر یده است که‌جلوه‌گر بازار معارف شده است ، لهذا مجبور است که خود راجامع‌الصفا ت سا خته در راه استفا ده اخوان دین و همو طنا ن عز یـــزخود عر ض خد مت نماید .و از ین است که هم بصفت یك مجله‌علمیه‌وهم به‌شکل یك رسا له مو قو تـه ادبیه ، و هم بطرز یك جر یـــده‌سیاسیه و هم برنگ یك اخبـــار خبر های یو میه شده بمیدا ن‌میاید.اگر هم چنین نکند چه کند ؟ زیرا برای یك مملکت ، از هر ر قـــسم‌این چنین جـرایدی‌که مـــذکـــور گر دید ،به‌صدها جرا ید لا ز م است . حالا نکه(من بیك دل عاشق

---

* جنبش مشرو طیت در افغـــانستان تالیف پو هاند عبدالحـــی حبیبی کابل ۱۳٦۳

صد آتشین ر خساره ام) *

به همین دلایل سراج الاخبار را از یك جهت در داخل کشـــو ر وبیرون از مرز های آ ن شدت کسب کردو از جانبی محافل ارتجا عی دا خلی و خارجی در صدد چید تو طعه علیه آ ن بر آمد ار تجاعی حال بیمورد نخوا هد بود تـــاجسته وگریخته نو شته ها ی طرزی را در مواردگو نا گو ن ببینم.

تو جه به اولا دو طن از جمـــع مطالبی است که پیو سته افکـــار محمود طرز ی را به خود جلـــب کرده . او اطفا ل را ((نو نها لان ترو تاز ه چمنستا ن و طن)) مـــی دا نست و بدین باور بود کـــــه ((اگر خو ب تر بیت شو ند میوه های شیر ین برای وطن بار مید هند)). وهمین اطفا ل است که مردا ن آینده هستند و آینده سازا ن جا معه.

طرزی برای خد مت گزار ی به این گروه از افراد جا معه اش در میزان سال ۱۲۹۷ جر یده تاسیس کرد به نا م سراج الاطفا ل . ایـــن جریده که در هر پانزده روز یکبا ر، به نشر میر سید منبع خیلی خوبی بود برای کسب معلو ما ت آفا قی وانکشا ف ذ هنی اطفال ونوجوانان میهن. به همین ترتیب محمودطرزی رشد فکر ی زنا ن را که نیم بد نه وطن اند ، نیز از یاد نبرده بود . او ضرور ت تعلیم دادن به زنا ن و پیشر فت آنانرا از وا جبا ت زمان میشمرد . برای این منظور ازشماره هفتم سراج الاخبار ستو نی تحت عنوا ن(تا موراً ن زنان جهان) بـــه نشر میر سید.با اینکه در مو رد مخا لفت ها یی و جود دا شت اما طرزی استوار و متین در این راه گام گذاشته و به پیش ر فت .او می- نو یسد :((برای فا یده بردا شتن بی بی ها ی مستو را ت وبیگمها ی مخدرا ت وطن عز یز خود ، احوال زنان مشهور جها ن را گا هگا هی در ج اورا ق سرا ج الا خبـــا رمینماییم ... حتی اگر کسی بر ما ایراد بگیرد که هنوز در صد یکی میا ن مردا ن پیدا نمیشود و ا ز

* مجموع مقالات محمود طرز ی صفحه ٦٨

مطالعه سراج الا خبار فایده نمـــی‌گیرد ، چه جاییکه زنان ، این‌چنین اعترا ضا ت سدراه مانخوا هـــدشد . هیچ ملتی نیست که‌ازابتدای ظهور خود عالم و دانا و صنعتگر بد نیا آمده باشد)).*

واما بیشتر ینه تلاش محمو د طرز ی را در کار مطبو عا تی ،می توا ن در نو شته های سیا ســی‌اش جستجو نمود . طرز ی منحیث یك نو یسنده بیدار دلو میهــــن‌پرست ((هر چه گفته از بهبـود وطن‌گفته و هر چه نو شته درمدافعه‌وطن‌نو شته است)).

هر نو شته اش پیغا می ا ست‌برای بیداری هم میهنش و هـــر سروده اش سر شار از عشـــــق‌به‌وطن. برای طرز ی‌وطن همیشـــه معشو ق و حبیب و دلنشین بوده.

((ای خا ك پاك وای وطن خو ش‌زمین من

معشو ق مـــن‌حبیب من و دلنشین مـــــن))

طرز ی در مورد وطندو ستـــی‌در شماره هفتم سا ل اول سرا ج الاخبار نو شته :

((ای همو طنا ن دانش قر ین، وای هم ملتان‌همد ین وهم آیین!آیا میدانیم که وطن خود ما نرا چــرادو ست میدا شته باشیم؟ اگر از همه سبب ها ی بیشمار آن یکا ن‌یکا ن بیان کنیم ، می باید از همه کاینا ت سخن‌گو ییم ، زیراکاینات‌وطن ماست . مو جود یت ما به‌وطن وابسته است ، مقصد از دو ست دا شتن وطن تنها عبار ت‌ازدو ست دا شتن خا ك و چو ب و سنگـ‌ومیوه و باغ‌و غیره نیست بلکـــه وطن خودرا دو ست دا شتن است،شرف و عز ت میلیت نا مو ســـ خودرا دو ست دا شتن است.آزادی‌خودرا دو ست داشتن است)).

طرزی دایما اذعان داشته‌که وطن‌بر افرادش حقو ق فراوا نـدا شته ولزو ما دین ها باید ادا شود ،وطن‌مادر است ، پدر و اجداد ا ست و

* سیر ژور نا لیز م در افغانستان‌نو شته محمد کاظم آهنگ ص ص ۵۷ـ۵۸

دور ی از آ ن رنج جانگداز. و ی‌دوری از وطن را در یکی از نو شته هایش چنین تر سیم نموده‌است :((دل انسان دایما مانند سوزن قبله نما بر هما ن جهت وطنش متو جه‌ومایل می باشد ، و همینکه یـــک فر صتی بدست آرد ، ما نند مرغ‌رشته از پا گسسته به‌آنطر ف یا تنها یا اگر بتوا ند با همه آشیان‌وخانمان پرواز کرده میا ید.

آیا نمی بینید که درز مان جنگهاوجدا لها در مابین دو لتهاو ملت‌ها یك آلما نی که در هندو ستا ن‌وطن‌متخذ کرده باشد با یك‌فرانسیس یایك یو نا نی‌که در چین یاامریکا مقیم باشد ، هماند م می بینم که اگر تجار ت داشته باشد، تجار ت‌خودرا ، اگر مزر عه دا شته با شد مزر عه خود را ترك کرده بسو ی‌وطن خود میرود .

از ین چه پیش میشود ؟ از یـن‌پیش میشود که‌و جدا ن، ایما ن، عقل اذعا ن همه بر ین حکم میکندکه آنو طنی که حق ورا ثت، حـق ولادت ، حق پرورش ، حق نو ش‌و خور ش ، حق شفقت ما در ی ، حق تر بیه پدر ی ،حق ازدوا ج،حق به سر رسا نید ن او لاد، حق تابعیت ، حق مطبو عیت و بســـی‌حقوق دیگر دارد ، درتهلکه حملـــه دشمن افتاده است . به تعبیر دیگروطن که ما دراست ،وطن که پد ر واجداد است ،وطن ز ن و او لا داست ،وطن که شرف و نا مو س وافتخار است مبادا که در جنگ دشمن جا نستا ن آن در افتد))*

طر زی در نو شته ها یش بار هامردم رابه جنبش و تحر ك قـــرا خوانده است . بااینکه بارهاچنین‌نو شته ها مورد مخا لفت‌مسوولین دو لتی قرار گر فته وحتی بار ی‌بعد از چا پ نیزسا نسور شد ه. نمو نه از چنین نو شته ها یکـــی‌مقا له (حی علی الفلاح) است که‌در شماره ده سال سال پنجم سرا ج‌ـالاخبار به نشر رسیده اما مقا له دوباره بر داشته شـده وبه‌جای‌آن‌مطالب دیگر ی اندا خته شـــده

* مجمو ع مقالات محمود طرز ی‌در .... ص ۳۱۷

است . ازین نو شته یك نمو نه‌درآرشیف ملی مو جود است.وشاید هم چند نسخه دیگر نزد هواخواهان آن باقیمانده باشد . در مقاله این مطالب گنجانیده شده‌است .

نوارا تلختر میز ن ،چو ذو ق نغمه کم یابی
حدی را تیز ترمیکن،چو محمل را گرا ن بینی

آ ری ، آری : هر آنقدر که می توانی نوارا تلخ تر بز ن!همان قدر که در حنجره ات بگنجد حدی‌راتیز تر بکن! زیراو قت ، ما نند نفسها ی آخر ین بیمار ، در گذر است ، و محفل بی خبر! تابخواهی که‌آ هنگ نغمه ((آسا)) را را ست‌کنی سرود نوا ی شام ((کلیانی)) بیوقتی ،تابه «اصفها ن»و«حجا زت»میکشاند !چراکه متز ل خیلی دراز است . و محمل بدر جه یی سنگین‌میرود که صدا های حدی ، باآوا ز های در ها د مسا ز آمده ، شرق وغرب رادریك اهتزاز سا معه‌خراشی در آورده ! اما هزار افسو س، که‌اشتران بار بردار ، محمل یا غمگسار را از کسالت و عطا لت وانمی رهاند و قدم از قدم بر نمی دارد.

بشنو ! بشنو ! که نوای هر نغمه را مقا میست و ذو ق‌وآ هنگ هر مقامی ، باوقت معیاد معین‌آن کا مل‌و تمام ، و قت چون‌مساعد آمد ، از فر صت استفا ده کر د ه،مقام مخصو صش رانوا ختن لازم می آید که اگر مقام باو قت تمام نیایدذوق آ هنگ در نغمه او تار تارومار میگردد !

صبح شدبر خیز ساز را ستی آسانواز!
شام حر مان در عقب با شد،چووقت از دست شد!

مبلغین اسلام بابلاغها ی‌حقیقت مقام نغمه ها ، میسرا ید حد یپهامی خوا ند ، آواز ها میدهد فریاد هامیکند ،((بیدار شو ید)) گفته‌فغان ها برمیکشد، «هشیار گردید » ندا ها کرده، متابها میدوا نه ، اما که می شنود؟! که میخوا ند ؟که گوش‌می نهد ؟چند نفر میفا مد، چند

شخص میداند ؟ چند تن بر میخیزد؟کو ، کجا ، کی !

آتش ها افرو خته میشودجها نراآتش فرا میگیرد . کرهٔز مین شکل یك ولکان مهیبی را کسب مـــــی‌نماید . انفجار های عظیمی به عمل می آید ، سیلا بهای مواد مذا ب شده ما نند اژد های آتشین‌سهمگین از هر طر فسیلان مینماید .خشك،تر، خوب، بد ،هر آنچه در پیش و تصاد ف میکند ، پاك سو خته ومحو کرده میرود .از قعر بحرآتش فورا ن کرده مکره نسیمی تاثیر می‌کند به‌عو ض بارا ن ر حمت ، از لـکه های ابرژیپلین‌ها ، قطره های‌بو مبه ها غضب میریزد در کجا می افتد ؟بران نمرود ها، فرعو نها شداد هایی میریزد که‌به خداو ند ی بحر ها مد عی شده اند . شیپو رکجو پیچ ادعا های خداو ند ی‌برهارا بر کمر آو یختند ، و در بیر ق برافرا شتند میلیو نها میلیو نهـــا بشر یت را اسیر عبیدسا ختند .چه استقلال ها ، چه آزادیها، چـه حکو مت ها راپایمال نمو دند . چه‌خانمانها ، چه خاندانها را بـربـاد کردند ! هنوز هم خیالها دار ند،که چها کنندو چه تقسیمها ی برا‌ـ درانه و چه کاسه‌بخشیها ی‌خویشا وندانه‌بکار برند !

الله الله ! ((مادر چه خـیالیم فلك در چه خیال))! فرعو نی‌دعوی ربوبیت میکند : دما غ شکنی د خانه خو دش تر بیه شده ، بسر میر سد ، وبیك عصا ، ما نـنـــدسنگ بقه در قهر قلزمش غرق‌می‌ـ نماید !نمرودی بدعو ی الو هیت برمیخیزد پشه‌پـاشکسته‌یی به مغز خوردنش ما مور میگردد! پر کار داران پر کار ی ظهور میکنند ، یك نوك پر کار خود را بر یك نقطه‌وحیاغر ب شمالی گذا شته دیگر نو ك آنرا برهر هر طرف کرده دور داده‌در خریطه عالم هیچ قطعه‌و نقطه‌را نبینی که از اثر خون آ لود نو ك پر کارغدارانه اش ، خا لی‌ما نده باشد! بحر ها از من است! برها ازمنست !در قطعه ها ی پنجگا نـــه زمین، ارا ضی هـــا ی وا ســعه ازمنست :ممالك نسیحه از منست! کو سهای بی شمار سیاه ، سرخ،زرد، رنگارنگ از منست ! طلا ها

ونقره ها ی بی حسا ب شو ح و سنگ از منست !

درعالم وحیدمنم! پرنفوس بشر، جبارعنیدمنم! دوالطبش الشدید منم سرسدید منم! درهای خمه آبناهای عالم را کلید منم ! منم منم ! دیگر نیست ، همه هستی ها ،دربرهستیم باشد نیست ! ...

دیدی که چطور شد ؟ از اصل مر کز ش ، بلی ابلی! تام از اصل مر کز ش ، یك دینا میت کفید همه محیطش را به لرزه در آ ورد ! آتش داد، در داد ،سو ختا ند ، دا هیه ها ی عظما یی که عالم را انگشتری انگشت خود میدا نستندعقل های خودرا گم کرده حیر ت زده شدند . خزینه ها یی که گویازمین از برداشتن آن بستوه آمده بود ، واز کوه امداد میخوا ست ،بدرجه خالی گردید ، که تخت ها ی زیرین صندو قها ی آن پدیدار آمد!خرس های سفید قطب شما لــــی، صورت شیر های بر فی را گرفته انجماد یافت ، ناخن ها یش د ر کفشها یش فروریخت . آتش هـا،دودها ، بخار ها منجمد ش ساخت!

بلی بخت چون بر گردد ، آتشــ کار برف میکند !

به ما وشما چه ؟به بلای ما، بدردما! خدا از اینهم بدتر ش کند!ما، غم خودرا بخوریم . به حال خـــودبیندیشیم . هر نغمه که میسرا ییم از خودبسراییم! هر ساز یکه مـی نوازیم ، از خود بنوازیم ! حادی حـدی محمل خود شویـم اما نواررا تلختر زدن لازم ! حدی را تیـز کردن لازم !

مراد از کلمهٔ جمع «ما» مسلمان است ، مقصد ازتلخ ترنوازی نـوا وتیز کــردن حدی ، صاف صاف گفتن پاك پاك فهمانیدن است .

«سراج الاخبار افغانیه» یك اخبارمسلما نیست ، نه انگریز یست، نه روسی،نه فرانسویست،نه تلیانی نه جرمنیست ، نه اوستر یا یی، نه چینیست ، نـه ژاپا نی ، صر ف مسلمانیست . درمسلمانی هــم ، محض افغانیست هرچیزیکه میگوید هر نغمه یی که میسراید،هر نوایی که مینوازد،ازنقطه نظر افغانیت میگوید،از مقامات علویت افغانیت میسراید

از نواهای شرافت ملیت می نوازد !

افغانیت که گفته شود ، هیکل دلاوری وغیرت را، به نظر باید آورد. افغانیت که گفته شود ، مجسمهٔ دینداری وحمیت را درنظر باید تصور کرد . افغا ن، هما ن افغا نست ،که در راه حفظ شرافت ملی خود درراه آزادی واستقلال ملکی خود ، درراه رهایی دادن ناموس وطنی خود دایما به ریختن خون خود، به فدا کردن جان خود، به هباساختن مال خود، در مقابل دشمنان دین ووطن خود، افتخارها، مباهات نموده است.

دره های خیبر وبولان ، جنگلهای کوههای پیوار، کرم، کوژك ، آسمایی شیر دروازه ، میدانهای موشکی غزنی میوند . وادیهای تپه های چهاردهی بیمارو، مرنجان، قلعه های بالاحصار شیر پور، مرغاب، شغنان راببینید که هریك شما هد عد لیست، که اگرخاکهای هر نقطهٔ آنها را تحلیل کنید به جزخون نجس دشمنی دین ووطن را، با خون مقدس فدا ئیان و رهایی دهنده گان دین ووطن از دیگرچیزی مخروج نخواهد یافت افغان همان افغانیست ،که به شرافت قومی وحیثیت ملتی خود مینازد ! بر خود میبالد ! اگر افغان را به غیر از افغان ، هرچیزی بگو یی، یعنی مکی ، مدنی ، حتی اگر ملائیکه بگویی، هم گویا به خنجر زده اش خواهی بود !

خود این عاجز، در اثنای سیاحتهایی که درعالم کرده ام بهر سر زمینی که رسیده ام ، وبایکی از افغانان هم ملت خود بر خورده ام، آن افغانرا، بحیثیت افغانی وشرافت ملتی خود، یشدت وعصبیت فوق العادهٔ افغانیتش متمسك دیده ام . حتی بایکی از علمای فاضل وفیلسوف ،که اکثرعمر گرانمایه خود را بسیاحت و تحقق وتدقیق احوال عالم واطوار اامم بسر آورده بود دریك کشتی بخاری، دربحر سفید ، ملاقی وهم صحبت شده بودم، که آن ذات محترم به من چنین فرمود :

((یقین دارم ، که‌شما ملت‌افغانیه‌استعدادو قابلیت آنرا دارید کــه یکی از ملل معظمه غالبه دنیـــــابشوید)).

چون پرسیدم که :

((آیا این‌را از چه استدلال‌فرموده‌اید ؟

به جواب فرمودند که :

((من در هر جاییکه‌بایك افغا نی‌تصاد ف کرده پرسیده ا م کــه : شما کیستید ؟ به چنان یك و ضع‌مفتخرانه و شد ت دلاورا نه، دست برسینه زده ، و((من افغا نم ا)) گفته است، که مرا حیران سا خته است !لهذا یك ملتی که به ا ین‌در جه بشرا فت ملتی خودمفتخر، وبر غرور قو می خود متعصـــــب‌باشد ، ممکن است که‌یکی از اقوام جلیله عظیمه دنیابشود)).

حی علی الفلاح! ای ملت نجیبــه‌افغا نیه اشرا فت ملی ، عظمـــت قومی خود را محافظه‌کنید! استقلال‌وحاکمیت دو لتی خودرا صیانت نمایید ! افغان که به دیانت‌ودینداری ، به‌شجاعت و بهادری، به‌غیرت وناموس شعاری ، در تما م دنیـــامشهور ومعرو ف شده با شد آیا این را بر و جدان و ایمان وشرف وناموس خود چسان گوارا کـــرده میتوا ند که نا م حمایت و تا بعیت دولت اجنبی غیر دین و غیر ملت براو بوده باشد ؟

حاشا حاشا ! کلا کلا ! افغـان به بسیار آسانی ، وخوش گواری مرگ را قبول کرده میتواند و لـی‌هیچگاه ، به هیچ صورت، قطعـــا، قاطبا، کلمات متعفنه معده بشـو زآورند ، تابعیت وحمایت را هضم کرده نمیتواند! معنی صاف وصریح تابعیت وحمایت این است، که یـك دولتی ، بدیگر دولتی بگوید که :

«بغیر ازمن، دیگری را نشناس!به غیر ازمن، بادیگر دولتی حر ف مزن ! به غیر از من، با دیگر دولتی‌عقد معاهدات یا رابطهٔ منا سبا ت

ومعاملات مکن ؛ به غیر ازمن، به‌دیگر دولت نه سفیر بفرست، و نه سفیر قبول کن !»

معنی صاف و صریح استقلال تام، و آزادی کامله نیز این است، که هر دولت، درهمه چیز هایی که‌در بالا مذکور گردید، مستقل وآزاد باشد .

دنیا به یك حال نمی مانـــد ،بشریت بر مدارج مختلفه سیروذور میکند ! طفل میباشد ، شیرمیخورد،جوان میشود ، شیر گیر میگردد . بکمال میرسد ، خود را کا مل‌میکند.

ملت نجیبه افغان بیـــنایـــی ،دانایی ، آگاهی حاصل کرده به‌خیر وشر به نفع و ضرر خود پی برده، شرف آزادی‌قومی، حقوق، استقلال ملتی خود را بخوبی شنا خته تا به‌حال هرچه بود بود ، هرچه کـــه شد شد ! لکن بعدازین افغان آ ن افغانی نیست که ازحقوق خودچشم پوشی بتواند باقی دارد.)) *

مقاله حی علی الفلاح ندای آزادی بود، ندای که امیر وقت‌نمیتوانست د ربرابر انگلیس این ندای انسانی‌را بلند نماید . ولی طرزی باپرداختن چنین شیپور آزادی تحرك جدید ی‌را بوجود آورد .

در کار نشر جریده اگر ازیکسودا منه تفتین و تو طئه ها گسترش میبافت ، از جانب دیگر رنـــگ‌سیاسی آن پخته تر شده و راهش را در میان جامعه ومردم بیشتر باز میکرد . مطالب منتشره در سراج – الاخبار به مردم شعور سیـاســـی‌داده، فکر ایجاد تشکیلات سیا سی راکه هسته مرکزی فعالیت هـــای‌محمود طرزی را تشکیل میداد ، در آنان بیدار میکرد .

طرزی از لحاظ اندیشه هـــا ی‌سیاسی با پیراوی از سید جمال – الدین افغانی ، یکی از طرفـداران جدی اتحاد جامعهٔ اسلامی درضدیت

---

* به نقل از مجموع مقالات‌محمودطرزی در سراج الاخبار افغا نیـــه ص ۳۷۳–۳۷۸

با امپریالیزم بود .

او، بارها در مقالاتش مطالبی درین زمینه نوشته است. درمقاله «آسیا باید از آسیائیان باشد» * مینویسد که کشور های غربی همچنانکه در دیگر قاره ها به کشورهای ضعیف هجوم برده اند، تلاش دارند که بر کشور های آسیا یی نیز مسلط شده و به غارتگری بپردازند .

بخاطر چاپ چنین مقالاتی بود که حکومات هند برتانوی و روسیهٔ تزاری به طور جدی در صدد آن بر آمدند تا تو طئه های علیه طرزی سازمان داده وجلو نشرات سراج الاخبار را بگیرند . گماشته گان آنها در داخل کشور به تحریک امیر پرداخته اورا متهم به «شیطان، فسادپیشه ، فتنه انگیز، جنگ پسند، دشمن دوستان و دوست دشمنان» کردند . گرچه تا مدت زمانی به علت روابط خانوادهگی امیر با طرزی * توطئه ها جا یی را نگرفت ولی سر انجام زمینه ها ی محدود ساختن عرصهٔ کار طرزی ا زجانب امیر فراهم شد . گاهگاهی درنشر سراج الاخبار سکتگی بوجود می آمد . محل چاپ اخبار از چاپ خانهٔ رسمی حکومتی به یک منزل شخصی انتقال داده شد وازجانبی هم دوستان وهمکاران نزدیک وخیلی خوب طرزی ـ عبدالهادی داوی وعبدالرحمان لودین مورد پیگردقرارگرفتند. با اینکه حالات ، خاطر محمود را می آزرد ولی با آنهم دشواری های ایجاد شده را تحمل کرده به کارش میپرداخت .

نوشته های عبدالرحمان لو دین وعبدالهادی داوی که به اسم مستعار پریشان به چاپ میرسید ، با ایما واشارات صریح آزادیخواهانه که داشت نیز خار چشم دشمنا ن بوده وپشت درباریان را به لرزه میانداخت . باری در یکی از شماره های سراج الاخبار شعری به چا پ

---

* دو دختر محمود طرزی با دو پسر امیرحبیب الله (امان الله و عنایت الله) ازدواج نموده بودند .

رسیده بود که وضع دربار ودرباریان را سخت مورد انتقادقرار داده و طشت رسوایی آنان رااز بام‌می انداخت . آن شعر که تحت‌عنوان «بدنبود» به چاپ رسیده ، چنین‌است :

« در وطن گر معرفت بسیارمیشد بدنبود
جارهٔ این‌ملت بیمار میشد بد نبود
این شب غفلت که تار ومارمیشد بدنبود
چشم پرخوابت اگر بیدار میشد بد نبود
کلهٔ مستت اگرهوشیار میشد بد نبود

روز و شب چون لنگ وشل درآشیان‌بنشسته‌ای
یاد ماغ وفکررا بیهوده بیجا خسته ای
دور از احباب رفته با عدوپیوسته ای
بر امید کارهای دیگران دل بسته ای
گر ترا همت همدکار می شد بد نبود

مانده در دشتیم جمله شل ولنگ‌و کل و کور
کیسه بی توت‌است تنبلی قوت ودل نا صبور
رهزنان نزدیک . تاریک‌رهرو بی شعور
راه دور و پای‌عور و خارها اندر عبور
گر که پاك این را همااز خار میشد بد نبود

وقت تنگ و فکر لنگ وعرصهٔ‌جولان فراخ
نخل‌امیداست‌دردل ریشه ریشه شاخ شاخ
جز خدا امید گاهی نیست‌یارب آ خ آ خ
مانده تا منزل بسی فرسنگ های سنگلاخ
ای خدا گر راه ماهموار میشد بد نبود

غیر ما دشت ودرو دیوار داردبرگ و بار
تا یکی بر حال ما خندد گل وباغ و بهار
بار بر ما هم بیبار ای ابررحمت بار بار
بار ما اندر گل افتاده است ودل هازیر بار
بار الها بار ما گر بار میشد بد نبود

این غزل در صفحهٔ حبل المتین مکتوب بود
گرچه نام شاعرش از چشم ما محجوب بود
این خطاب اوبه خود بسیارتر مرغوب بود
چند گویی شاعرا این کار می شد خوب بود
چند گویی ماهرا این کار می شد بد نبود

پند گفتن با رفیقان است گرچه کار نغز
انتباه مسلمان است ار چه از اطوار نغز
هیئت ایقاظ برادر گر چه خوش کردار نغز
از سخن خاموش شعر کاین جمله کی گفتار نغز
گر ترا یا جانب کردار می شد بد نبود « *

وقتیکه جریده را نزد امیر بردند واشارهٔ شعر را به وضع امیر برایش توضیح کردند سخت بر آشفت ودر حاشیهٔ اخبار نوشت ریریشان کیست معلوم شود ، انتقام این شعر را دربار در سال ۱۲۹۷ گرفت . در ۱۲ سرطان آنسال که عبدالرحمان لودین را به جرم قصد ترور امیر به زندان افگندند ، عبدالهادی پریشان را نیز بی گناه زندانی نمودند .

---

* سراج الاخبار شماره ۱ سال ۷ به نقل از کتاب ادبیات معاصر دری از آغاز سدهٔ بیست تا جنگ دوم جهانی، نوشته داکتر اسدالله حبیب .

فشار های حکومت بریتانیا درجهت خفه ساختن بیشتر و بیشتر میشد . طرزی بعضا درنوشته‌هایش این مطلب تذکر گردیده . او گفته بود «... مجبوریت انتقال اداره ازموقعی به موقعی وقرار یافتن درآن تایك موعدی ، نیز از چنان‌پریشانی‌هایی بود که خسارات مادی ومعنوی را برای جریدۀ بیچاره نتیجـــــه بخشید . جریده درین هنگامه هااین یك را بخوبی استدراك نمود که یك‌وجب زمین را درتمام این وطـــن مقدس یعنی تمام افغانستان ما لك نیست ، باز چون بیشتر نظـــر دوانید نه تنها در افغا نستان بلکه‌در تمام کرۀ زمین بقدر یك سانتی متر جایی که حق ملکیت بر آ ن‌اطلاق شود از بهر جریده یـــی ، درمحال خیال هم‌پدیدارنگردید...»*ویا نوشته است «... سال هفتـم گذشته، یك سال سنگین سهمگینی‌بود که این جریدۀ بیچاره درآن‌آغاز تابه انجام معروض بعضی تهلکه هاوخطره ها مانده بود ، از گرانی‌کاغذ وهم لوازمات آن چند بـار تهلکـه‌اطفاء پذیرفتن گذرانید ... بســـا اوقاتی آمدکه جریدۀ بیچاره از یك‌هفته بیشتر بر دوام زندگانی وابقای هستی‌خود امیدوار نماند ، دهشت‌ورشکست اداره، با کمال قهـر و شدت به اعدام وهلاکش تهدید وتخویف نمود» **

به هر حال سراج الاخبـار د رسال ۱۲۹۷ بنابر مشکلات ما لی و فشار حکومت از نشر باز مانـــدوطرزی هم بیکار در خانه نشست، ولی آنچه مسلم است اینکه‌نشرات تبیهی و صراحت لهجه در سراج ـ الاخبار، زمینه ساز احیای جنبش‌مشروطیت دوم و نهضت استقـلال طلبی در کشور گردید . به حـــق‌میتوان ادعا کرد که طرزی به جای

---

* سراج الاخبار افغانیه ســا ل‌هشتم شمارۀ اول ۱۵ میزان ۱۲۹۷

** همانجا .

مولوی محمد سرور واصف* نشست ونهال مشروطیت را که اوو خانوادهٔ اش نشانده بود ، به ثمر رسانید . احراز استقلال ونشستن امیر امان الله بر کرسی امارت فصل جدیدی رادر زندگی مشروط خواهان گشود . طرزی در اولین روز های بعد از استقلال عهده دار وزارت امور خارجه شد. او درین دورهٔ ماموریتش سعی نمود تا روابط سیاسی افغانستان با کشور های اروپایی تقویت حاصل نماید .

در مذاکرات بین افغانستان وحکومت هند برتانوی که موضوع به رسمیت شناختن قطعی افغانستان مطرح بود ادارهٔ مستقیم مذاکرات را طرزی بدوش داشت ودرمذاکرات بعدی نیز ریاست هیات طرف مذاکره متعلق به وی بود .

طرزی در سال ۱۹۲۲ به حیث وزیر مختار (سفیر) افغانستان در فرانسه مقرر شد . نتیجهٔ این ماموریت وی تامین بهتر روابط دیپلوماتیک و کلتوری فی مابین کشور ما و فرانسه بود، هیات باستانشناسان فرانسه به افغانستان آمد ، اولین گروپ ازمحصلین افغانی جهت فراگیری تحصیلات عالی به آنجا اعزام گردید ، لیسه استقلال بنیان گذاری شد وکارهای دیگر ازین قبیل .

در سال ۱۹۲٤ که اغتشاش ملای لنگ در کشور آغاز شد ، محمود طرزی دو باره به کشور فراخوانده شد، و اورا مجدداً به حیث وزیر خارجه مقرر کردند ، ولی ازآنجاییکه دیگر مشوره های محمود

---

* مولوی محمد سرور واصف فرزند مولوی احمدجان از مردم الکوزایی قندهار بود . او قبل ازینکه لیسهٔ حبیبیه تاسیس شود وداکتر عبدالغنی خان به افغانستان بیاید صاحب مفکوره های مترقی بوده و در رابطه با مشروطیت بادوستانش بحث مینمود . (رجوع شود به کتاب جنبش مشروطیت در افغانستان نوشته استاد عبدالحی حبیبی) .

طرزی مورد پذیرش امیر قــر ار نمیگرفت در جون ۱۹۲۵ (تابستان ۱۳۰٤ ش) که سن وی به ٦۰ سالگی رسیده بود . از کار ها کناره جویی اختیار کرده وبعداً در جنوری ۱۹۲۷ (جدی ۱۳۰۵ ش) جهت معالجه به سویزرلند رفت . اودر جولای ۱۹۲۸ (۱۳۰۷ ش) دو باره به کابل عودت کرد . ولی نخواست رسماً تو ظیف گردد ودیری نگذشت که درسرطان همــا ن ســـا ل با بر گشت امــیــر امــان الله از اروپـــا اغتشاش بوجود آمده دامنه جنــگ داخلی در میهن گسترده شد .

در جریان اغتشاش شور شیا ن در جمع هفت فقرهٔ که به حکــومت داده بودند یکی هم تقاضای اخراج محمود طرزی وخانواده اش ازافغانستان بود . باشدت یافتن آشوب ومتشنج شدن بیشتر وضــع د ر کشور، طرزی باهمسر و فرزندانش همراه با فامیل شاه امان‌الله از کابل به کندهار رفت وبه تاریخ ٤ مارچ ۱۹۲۹ بعدازدریافت ویزهٔقونسلگری ایران در هرات ، کشور عزیزش را ترك گفت واین واپسین وداع محمود طرزی بود با وطـــن آبایـــی واجدادی اش .

طرزی هشت ماه در ایران اقامت داشت وبعداً با فامیل شاه امان‌الله رهسپار استانبول گردید . د ر استانبول جاییکه محمود طـــر زی عزیزترین روزگار زندگانی اش یعنی دورهٔ جوانی را سپری کرده بــود ، به نوشتن خاطرات خود پرداخت . یادداشت ها اوکه به شکل کتا بی نگارش یافته ، قسمت اول آنرا تازمان اخراج پدرش از افغا نستان دربر میگیرد . وقتی برای نگــارش قسمت بعدی آن یعنی سر گــذشت خودش آماده گی گرفت دردبی‌درمانی سراغش آمد تا اینکه به تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۳۳ به عمر ٦۸ سالگی دراثر سرطان جگر در حال غر بــت ازوطن ودرحالیکه همانند پدرسخت دلش برای برگشت بوطن می تپید، چشم از جهان فرو بست و قــراروصیت خودش در جوار زیـــار ت ابوایوب انصاری به خاکش سپردند.

واما، آنچه به نام واپسین سخن میتوان گفت : محمود طرزی ژور ـ نالیست ورزیده و آگاه سیاست ـ مداری ، متبحر ، محضرت پر شور معلم بزرگ بود . هر نوشته اش خنجری بودکه برسینهٔ ارتجاع و امپریالیزم فرو می نشست . طرزی با اینکه از طرفداران سر سخت اتحاد جامعهٔ اسلامی بود هیچگاه میهن خودش را ومیهنپرستی را از یاد نبرد اوبه مثابه یك وطن پرست آگاه به انسان وطنش عشق میورزید وآنانرا دوست میداشت . این دوستی از قماش انساندوستی درویشانه ، نه ، بلکه دوستی یك مبارز یك انقلابی ویك عالم بود ، واو میهنش را دوست میداشت وبرای سر بلندی آن خواستار تحقق یك آرمان عالی انسانی بود .او رسالت انسانی اش را فراموش نکرد ، علیه هرگونه بیداد گری به پا خواست . در هرکجا کمبودی را دریافت آنرا بر جسته ساخته انگشت انتقاد گذاشت ، موقف بلند ومقام های دولتی هیچگاهی وی را از موضع انسانی اش دور نساخت وسر تسلیم به این و آن فرود نیاورد . او گفت و نوشت وبه قول خودش «هر چه گفت از بهبود وطن گفت و هر چه نوشت در مدافعهٔ وطن نوشت ...» و یا :

«گه خوب و گهی زشت، گهی نظم و گهی نثر
محمود همی (گفته) وقصدش (بده) خدمت»

پایان

مآخذی که در نگارش رساله‌ٔ حاضر مورد استفاده قرارگرفته‌اند:

۱ـ پراگنده ، مجموعهٔ اشعار محمود طرزی . مطبعه عنایت ، کابل ۱۲۹٤ .

۲ـ از هر دهن سخنی واز هرچمن سمنی ، محمود طرزی، مطبعه عنایت، کابل . ۱۳۳۱ .

۳ـ مقالات محمود طرزی درسراج الاخبار افغانیه ، به کوشش روان فرهادی، مطبعه دولتی، کابل، ۱۳۵۵ـ۹۷ـ۱۲۹۰ ش .

٤ـ جنبش مشروطیت در افغانستان، استاد عبدالحی حبیبی ، مطبعه دولتی، کابل، ۱۳٦۰ .

۵ـ سیر ژورنالیزم درافغانستان، محمد کاظم آهنگ، از نشرات انجمن تاریخ ، ۱۳٤۰ .

٦ـ ادبیات معاصر دری از آغازسدهٔ بیست ، دکتوراسدالله‌حبیب، چاپ گستتنرپوهنتون کابل، ۱۳۵۷ تاجنگ دوم جهانی .

۷ـ شماره های مختلف سراج الاخبار افغانیه .

۸ـ تاریخ معاصر افغانستان ازاسترداد استقلال تاانقلاب ثور .



علم وعرفان ، چنان نور نیــــر درخشان خالق کون ومکانست کـه هرگاه پرتوتابش مهر نیــر ضیا افشانش، بریك ملك وملتی ویا قوم وهیئتی انتشار انوار و ایثار فیض‌آثار خود ش را مبذو ل و رایگا ن نماید، ظلمت تیره درون تاریك دل نادانی وگمراهی و دهشت بلامقرون جهالت منزل شقاوت وبیراهی ، ازآن ملك وملت وقوم وهیات. و داع ابدی گفته ، انوار مدنیت وسعادت‌وفیوضات راحت ونعمت ، هر طرف آن هیئت وملت را فرامیگیرد . (محمود طرزی) .

(شماره ۱۲ سال اول ، حمــل ۱۲۹۱) سراج الاخبار افغانیه .



انتشارات کمیتهٔ دولتی طبع ونشرج ۱۰
مطبعهٔ دولتی